

تفسير أحمد

سُورَةُ الطَّلَاقِ

پاره ۲۸

ترجمه و تفسیر سورہ «سورہ طلاق»

امین الدین «سعیدی - سعید افغانی»

چاپ اول ۲۰۲۰ ©

دیرایت: الحاج محمد شاه (پیمان) سویدن

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ترجمه و تفسیر سورة الطلاق

سورة طلاق در مدینه منوره نازل شده و دارای دوازده آیه و دو رکوع می باشد.

وجه تسمیه:

این سورة به سبب بیان احکام طلاق و عدت (اگر مردی برای بار اول یا دوم زنش را طلاق دهد، بر زن واجب است که خانه شوهرش را ترک نکند، بلکه تا پایان مدت عده خویش در منزل شوهرش باقی بماند.) و نیز افتتاح این سورة با فرموده حق تعالی که می فرماید: «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَطَلِّقُوهُنَّ لِعَدَّتِهِنَّ» (سورة الطلاق: 1) «طلاق» نامیده شد.

طلاق:

طلاق: جدائی: «طَلَّقَتِ الْمَرْأَةُ مِنْ زَوْجِهَا: بابت» (قاموس قرآن، جلد 4، صفحه 231)

علت نام گذاری:

«سورة الطلاق»؛ این نام گذاری به سبب آیات اول تا هفتم سورة طلاق است. چنانچه یاد آور شدیم در این سورة مباحث و احکام طلاق و دفاع از حقوق زنان مورد بحث قرار گرفته است.

تعداد آیات این سورة دوازده و تعداد کلمات آن به دوصد و چهل و هفت کلمه، و تعداد حروف آن به هزار و شصت حرف میرسند. (البته به ذکر اقوال مختلفه مفسرین در بابت، کلمات و حروف این سورة.)

محتوای سورة:

مبحث اساسی این سورة را دفاع از حقوق زنان؛ از جمله موضوعات طلاق و عدت، را در بر می گیرد.

قابل تذکر است که هفت آیات اولی این سورة، پیرامون موضوع طلاق و احکام و مسائل مربوط آنرا مورد بحث قرار داده است، و به همین علت است که این نام سورة «طلاق» را بخود گرفته است.

بخش دوم سورة، در حقیقت انگیزه اجرای بخش اول است که عظمت خداوند متعال، و عظمت مقام رسول الله صلی الله علیه وسلم، و پاداش صالحان، و مجازات بدکاران، را مورد بحث و تمرکز قرار داده است.

قابل یاد آوری است که این سورة در زمان که اولین پایه و اساس دولت اسلامی در مدینه منوره در حال تأسیس بود، نازل گردیده است.

مفسرین می نویسند: بنابر بروز برخی از اختلافات که بین زوجین مسلمان پیش می آمد که در برخی موارد منجر به جدایی زن و شوهر از هم می شد. بنابراین لازم بود احکام و آداب طلاق، حدود و ثغور این امر خطیر و مهم معاشرت انسانی به طوری عادلانه برای مسلمانان تبیین و تدوین می شود، تا هر کدام از زوجین به حقوق و احکام خودشان آشنا

باشند و حتی هیچ کدام از طرفین در آن ضایع نشوند. الله تعالی سوره طلاق را در چنین فضایی و البته برای آگاهی همه مسلمانان آن زمان و آینده، نازل نموده است.

مبغوضترین حلال :

قبل از همه باید بعرض رسانید که: طلاق در دین مقدس اسلام حکمت است نه حکم، در روایتی از ابن عمر (رض) آمده است که: پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه وسلم در مورد طلاق فرموده است: «أَبْغَضُ الْحَالِ إِلَى اللَّهِ الطَّلَاقُ. وَمَا أَحَلَّ اللَّهُ شَيْئاً أَبْغَضَ إِلَيْهِ مِنَ الطَّلَاقِ» (مبغوض ترین - زشت ترین - حلال ها پیش پروردگار طلاق است. هیچ چیز حلالی نزد الله مبغوض تر از طلاق نیست) (راوی حدیث: احمد، ابوداود، ابن ماجه و حاکم به سند صحیح).

دین مبین اسلام همانطوریکه ازدواج و وصلت را بین مرد و زن را مطابق احکام شرع یک امر مقدس، ذی حکمت، ذی ثمر و حیاتی دارای ابعاد مختلف معرفی داشته است، بنوبه خویش طلاق را نامقدس، ناخوش آیند، و به يك کلمه امر مبغوض، ناشایسته و مکروه، معرفی میکند و به پیروان خویش هدایت فرموده است که برای جلوگیری آن از هر وسیله ممکن باید استفاده بعمل آرند، و در زمینه با تعقل و تفکر خردمندانه برخورد بدارند. دین مقدس اسلام برای مرد اجازه نداده است که هر وقتیکه دل اش بخواهد به زنش طلاق دهد.

در این هیچ جای شک نیست، که اگر ضروری باشد و در چوکات قواعد و قوانین شرعی وقوع آن صورت گرفتنی باشد، طلاق باید در زمانی واقع شود که حلال باشد و در زمانی صورت گیرد که شرع اسلام آنرا مشخص نموده است و آن عبارت از زمانی است که زن در حالت حیض و نفاس نباشد.

طلاق در ادیان:

اگر تاریخ بشریت و مسایل مربوط به طلاق و جدا شدن زن و مرد و یا بی سرنوشت ماندن زنان و عدم رسیدگی مرد وزن (زوجین) به وجایب خویش درین عرصه را در سایر ادیان، ملل و تمدن های قبل از اسلام مورد مطالعه قرار دهیم در خواهیم یافت که دین اسلام یگانه دینی است که اساسات و ضوابط محکم منطقی، انسانی و واقع بینانه را برای جدا شدن و طلاق زوجین وضع نموده است.

میگویند در بین یونانی ها، معمول بود زمانیکه مرد از زنش قهر میشد، او را از خانه خود خواه باحق میبود و یا ناحق بیرون میکرد، زن حق دفاع از خود را نداشت. همچنان در تمدن رومیها طلاق جزء ارکان ازدواج محسوب میشد، طوریکه قضات روم قدیم ازدواجی را که طرفین به شرط عدم طلاق انجام می دادند، باطل می دانستند و حکم به بطلان آن صادر می کردند.

البته رومی های قدیم در ازدواج دینی خود، طلاق را حرام میدانستند. اما در عین حال قدرت و تسلط بی حد و حصری به مرد داده بودند که در حق زن اعمال نماید؛ حتی گاهی به او این اجازه را می دادند که زنش را هم بکشد.

طلاق در یهودیت :

اگر دین یهودیت را بصورت دقیق مورد مطالعه و تحقیق قرار دهیم، در خواهیم یافت که این دین هدایت نسبتاً سالم و خوبی را در باره حقوق زن در نظر گرفته است ولی

طلاق را به صورت شایعی مباح نموده است، تا جائیکه اگر جریمه و گناهی بر زن ثابت شود، مرد مجبور است او را طلاق دهد و حتی اگر شوهر از گناه زنش هم صرف نظر نماید، باز قانون او را مجبور به دادن طلاق میسازد. بطور مثال یا اگر زنی ده سال هم با شوهرش زندگی کرده باشد و بنابر عللی از او اولاد نداشته باشد، طبق قانون مرد مجبور است زن خویش را طلاق دهد.

در مذاهب مختلف یهودیت هستند گروه‌هایی که طلاق و جدایی زن از شوهرش به اساس توافق رهبر مذهبی (بزرگ سیناگوگ - عبادتگاه یهودان) ممکن و مجاز است.

مطمناً در یهودیت، مسیحیت و سایر ادیان ابراهیمی موجود در جهان باید گفت که اولاً ما مسلمانان باور داریم که این ادیان تحریف شده، اما باوجود آن هم باور و آگاهی داریم که درین ادیان نیز مذاهب مختلف وجود دارند که مواضع شان دربرخی موارد دربین خود شان نیز متفاوت است که رفتن به همه این جزئیات ما را از بحث اصلی ما خارج میسازد.

طلاق در مسیحیت:

دین مسیح در امور طلاق با یهودیت مخالف است. انجیل از قول حضرت عیسی علیه السلام روایت میکند که طلاق حرام است و ازدواج با زن و مردی که با طلاق از هم جدا شده اند، حرام است.

در انجیل متی 5: 31-32 آمده است: «به شما گفته شده بود کسی که زنش را طلاق دهد باید طلاق نامه اش را به او بدهد. اما من به شما می گویم کسی که زنش را بدون انجام عمل زنا، طلاق دهد، زنش را به صورت زناکار در می آورد، و کسی که با زن مطلقه ای ازدواج نماید، دچار زنا شده است»

در انجیل مرقس 10: 11-12 آمده است: «کسی که زنش را طلاق دهد وزن دیگری بگیرد با زن دومی زنا کرده است، و هر گاه زن، شوهرش را قبول نکند و طلاق بگیرد و با مرد دیگری ازدواج نماید به گناه زنا دچار شده است.»

انجیل علت شدت عمل در تحریم طلاق را به این منطق مرتبط می سازد: چیزهای که خدا آنها را با هم جمع کرده باشد انسان حق جدایی آنها ندارد.»

ما مسلمانها هم بر همین عقیده هستیم که معنی این جمله درست است؛ ولی سوال در اینجا است که این مسئله چه منطقی و یا چه ربطی برای تحریم طلاق دارد.

خداوند متعال که زن و شوهر را با هم جمع کرده است این بدین معنی است که اجازه این ازدواج را خداوند پاک صادر نموده است.

این درست است که خداوند پاک زن و شوهر را با هم جمع نموده ولی انسان به اختیار خود به انعقاد عقد نکاح موافقه نموده است. بلی الله تعالی با علم ازل خویش ازین وصلت آگاهی دارد اما تصمیم عقد نکاح از انسان و مرد وزن است. اگر گفته شود که این به اجازه الله تعالی است مثل اینست که خداوند متعال آنان را با هم جمع کرده باشد، در صورتیکه اگر زن و مرد بنابر دلایل و عواملی می خواهند از هم جدا شوند، پس اجازه جدایی، طلاق آنها نیز باید خداوند پاک صادر نماید. و یا این جدایی نیز از جانب خداوند متعال صورت گرفته است. به همین تفکر است که در بعضی از عقاید دینی تصمیم درین مورد را به رهبر دینی و مذهبی خویش موکول کرده اند. یعنی اجازه صدور طلاق هم از جانب خدا میشود و این منطق درست و مطابق فهم درست از دین و دین

اسلام نیست. مطمئناً بر مسلمان است که در همه حالات عادل و با انصاف باشد و در دایره هدایات الهی و سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم تصمیم بگیرد. دین اسلام خواستار زندگی سعادت‌مند برای خانواده بوده، نقش و رسالت مرد و زن را در خانواده و جامعه مشخص ساخته و می‌خواهد که زن و شوهر از لحاظ اخلاقی و نحوه معاشرت با یکدیگر، در حد مطلوب و ایدال زندگی نمایند. مسلماً که در مسئله طلاق هم ذات باری تعالی می‌خواهد این امر بشکل معروف و احسن تنظیم و صورت گیرد.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ به نام خدای بخشاینده و مهربان

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا طَلَقْتُمُ النِّسَاءَ فَطَلِّقُوهُنَّ لِعَدَّتِهِنَّ وَأَحْصُوا الْعِدَّةَ وَاتَّقُوا اللَّهَ رَبَّكُمْ لَا تَخْرُجُوهُنَّ مِنْ بُيُوتِهِنَّ وَلَا يَخْرُجْنَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَنَّ بِفَاحِشَةٍ مُبَيِّنَةٍ وَتِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ لَا تَدْرِي لَعَلَّ اللَّهَ يُحْدِثُ بَعْدَ ذَلِكَ أَمْرًا ﴿١﴾

ای پیامبر! زمانی که خواستید زنان را طلاق دهید، آنان را در وقت عده (عدت) شان طلاق دهید و عده را بشمارید و از پروردگارتان بترسید. و آنان را [در مدتی که عده خود را می گذرانند] از خانه‌هایشان بیرون نکنید و آنان هم [در مدت عده] بیرون نروند مگر آنکه عمل زشت آشکاری را مرتکب شوند و این حدود الله است و هر کس از حدود الله تجاوز کند در حقیقت بر خود ظلم کرده است. تو نمیدانی، چه بسا الله بعد از آن امری (دیگر) در میان آورد. (۱)
«أَحْصُوا» از «احصاء» به معنای شمارش و اصل آن، «حصى» به معنای سنگریزه است، زیرا در قدیم با ریگ و سنگریزه، حساب را نگه می داشتند.
«بِفَاحِشَةٍ مُبَيِّنَةٍ»، زنا دادن یا آزار اهل خانه است که مجوز اخراج همسر مطلقه از خانه می شود.

«لِعَدَّتِهِنَّ»: زمانیکه وقت شان فرا رسیدن یعنی اینکه صیغه طلاق در زمانی اجرا شود که زن از عادت ماهانه پاک شده، و شوهرش با او نزدیکی نکرده باشد.
«أَحْصُوا الْعِدَّةَ»: زمان عده را نگهدارید و دقیقاً محاسبه کنید. یعنی باید سه بار ایام پاکی خود از حیض را به پایان رساند.

«لَا يَخْرُجْنَ»: برای زنان جائز نیست از منزل بیرون بروند مگر با رضایت طرفین..
«يُحْدِثُ» «دفع تازه ای فراهم آورد، پدیدآورد».

با این هدایات صریح و سایر هدایات مربوط دین مبین اسلام یک تحول بزرگ را در جامعه رونما ساخت و آورد که جامعه و کردار انسانها و مسلمانان را جهت و استقامت انسانی و بهتر داد که در صورتیکه مشکل در بین زوجین، زن و شوهر ایجاد شود به کشتن، زجر، آزار، بی سرنوشت بودن و سایر اعمال ناشایسته در حق زن روا دست نه زده بلکی در مورد مطابق به رهنمود شرعی اسلام و قواعد انسانی باوی عمل نموده و از افراط و تفریط درین عرصه که در آن وقت و نزد بخش از انسانها امروز نیز یک

مسئله عادی است، دست بردارند و در چوکات این اصول و قواعد روشن انسانی و اسلامی عملی کنند.

شان نزول آیه 1:

1099- حاکم از ابن عباس (رض) روایت کرده است: عبد یزید ابورکانه أم رکانه را طلاق داد و با زنی از مزینه ازدواج کرد. أم رکانه خدمت پیامبر اسلام محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم آمد و گفت: ای رسول الله! از من نبود، از من نبود، مگر این رنگ سرخ [منظورش این بود که مرا در ایام حیض طلاق داده است] پس در باره او «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا طَلَقْتُمُ النِّسَاءَ فَطَلِّقُوهُنَّ لِعَدَّتِهِنَّ» نازل شد. (حاکم 2 / 491 این را صحیح می شمارد).

ذهبی می گوید: این روایت واهی و خطاست چون عبد یزید به اسلام مشرف نشده. 1100- ابن ابوحاتم از طریق قتاده از انس رضی الله تعالی عنه روایت کرده است: پیامبر اکرم حفصه (رض) را طلاق داد. و آن بزرگوار به خانواده خویش پیوست. پس الله تعالی آیه: «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا طَلَقْتُمُ النِّسَاءَ فَطَلِّقُوهُنَّ لِعَدَّتِهِنَّ» را نازل کرد و به پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه وسلم گفته شد که به او رجوع کند، چون او یک زن نمازگزار و روزه گیر است.

1101- ابن جریر این حدیث را از قتاده به شکل مرسل روایت کرده است. (تفسیر طبری، همان منبع، جلد 28، صفحه 132.)

1102- ابن منذر از ابن سرین به نوع مرسل روایت کرده است. 1103- ابن ابوحاتم از مقاتل روایت کرده است: آیه: «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا طَلَقْتُمُ النِّسَاءَ فَطَلِّقُوهُنَّ لِعَدَّتِهِنَّ» در مورد عبدالله بن عمرو بن عاص و طفیل بن حرث و عمرو بن سعید بن عاص نازل شده است. (تفسیر و بیان کلمات قرآن کریم تألیف: شیخ حسنین محمد مخلوف و اسباب نزول تألیف علامه جلال الدین سیوطی).

طلاق :

طلاق کلمه عربی است که در لغت به معنی بیزاری و جدایی کامل ورها کردن، بوده و در اصطلاح حقوقی عبارت است از: جدا شدن زن از مرد، و انحلال عقد شرعی نکاح. در عصر امروز درین مورد دو اصطلاح در قوانین جهان و اسلام بکار گرفته میشود که در مبداء همان طلاق باین که زن و شوهر کاملاً جدا پنداشته میشوند و طلاق رجعی که طی آن، مرد بعد از طلاق و قبل از آمدن مدت (عدت) می تواند بدون تجدید عقد، به زن خود رجوع کند.

طلاق که در قوانین امروز در مرحله اول سیفریش (Separation) و در مرحله بعدی نهایی میگردد در زبان انگلیسی دیورس (Divorce) که در آلمانی آنرا (geschieden) گویند، ترجمه شده. در نتیجه (دیورس، گیشیدن) و یا طلاق جدایی صورت می گیرد که برای آن اصطلاح سیپاریشن یعنی (Separation) مرحله اول آن است استعمال میدارند که در نتیجه و در صورت ناکامی تمام تلاش های انسانی و متخصصین فن و در اسلام عدم توانایی بزرگان خانواده به حل مشکل مطابق رهنمود و روش مشخص طلاق واقع میشود. چنانچه گفته آمدیم قبل از وقوع طلاق به مفهوم ختم عقد نکاح به صورت کامل همان حالت سیپاریشن و جدایی در نتیجه خراب شدن روابط

زن و شوهر در کشور ها و جوامع مختلف امروزی نیز به وقوع میپیوندد که هنوز روابط رسمی نکاح و زناشویی وجود میداشته باشد.

حق طلاق در دین اسلام حق در چوکات عدالت و دساتیر اسلامی حق مرد است و مانند بخش دیگر ادیان آسمانی نه ممنوع است نه کار ملاو امام دینی. اما در همین رابطه اصطلاح تفریق یعنی خواستن جدایی و طلاق توسط زن و از جانب زن در قوانین اسلام و قانون مدنی کشور های اسلامی و افغانستان از محکمه نیز مطرح است که در صورت موجه بودن دلایل ارایه شده زن به محکمه قاضی به ختم عقد حکم میکند. اگر موضوع به محاکم ثلاثه رفت و به تفریق حکم نه شد، مطابق به قانون حق دارد که باردیگر درخواست تفریق کند که درین صورت مطابق به قانون قاضی باید به تفریق حکم کند. جزئیات این مسایل و اینکه اول مسئله اطفال و بعد مال تصفیه شده و تصمیم گرفته شده و بعد به فسخ عقد نکاح میپرازند در قانون صراحت های مشخص وجود دارد که این حالت را در کشور های مختلف اسلامی و در قانون مدنی افغانستان نیز از همان آغاز تدوین و از سالهای پنجاه، قرن گذشته به صورت مفصل درج و مدون ساخته اند.

اقسام طلاق:

طلاق به اعتبار صیغه و لفظ به طلاق صریح و غیر صریح و از نظر شرعی به طلاق سنی و طلاق بدعی و از روی نظر به وقت وقوع آن به طلاق منجز و طلاق معلق و به اعتبار اثر آن در پایان دادن زندگی مشترک زن و شوهر به طلاق رجعی و طلاق بائن تقسیم میشود.

صیغه طلاق:

صیغه طلاق عبارت از لفظی میباشد که شوهر برای دلالت انحلال رابطه ازدواجی بر زبان می راند که گاهی بطور آشکار و گاهی هم بطور کنایه یعنی غیر آشکار میباشد و به زبان اداء میگردد.

طلاق صریح و یا طلاق آشکار:

طلاق صریح و یا طلاق آشکار عبارت از طلاقی میباشد که از معنی کلام در وقت تلفظ آن معلوم میشود. مانند آنکه شخصی به زن خود بگوید: طلاق هستی، یا مطلقه هستی و یا هر لفظ دیگری که از طلاق مشتق شده باشد.

امام شافعی (رح) میگوید: الفاظ طلاق صریح سه است: طلاق، فراق و سراح که هر سه این الفاظ در قرآن مجید تذکر یا فته اند.

بر بنیاد همین منطق است که تعداد از فقها بر این عقیده اند که طلاق واقع نمیشود مگر به یکی از این سه لفظ، زیرا طلاق در شرع به همین سه لفظ آمده است. و لفظ طلاق شرعی نیز باید به همین سه لفظ اداء گردد.

طلاق کنایی:

طلاق کنایی طوریت که شخص لفظی را بر زبان می آورد که این لفظ به اراده طلاق دلالت نکند، بلکه از روی کنایه بر آن دلالت بنماید.

مثلاً اینکه شخصی به زن خود بگوید: تو بائن هستی، که در کلمه بائن بعد و فراق نهفته است، و یا مانند آنکه به زن خود بگوید: تو بر من حرام هستی، که احتمال حرمت تمتع و حرمت اذیت هر دو را در بر میگیرد.

در طلاق صریح بدون احتیاجی به نیت که منظور را آشکار سازد، طلاق واقع میشود، زیرا هدف و مقصود آن به اساس ظاهر بودن دلالت و وضوح معنی آشکار میباشد.

در طلاق صریح شرط آنست که لفظ به سوی زن مضاف باشد مثلاً اینکه شوهر بگوید: زن من طلاق است، یا اینکه به زن خود بگوید: طلاق هستی.

اما در مورد طلاق کنایی باید گفت که بدون بینه و دلیل واقع نمیشود، پس اگر شوهر به لفظ صریح به آدرس زن خویش بگوید و اراده طلاق را نداشته باشد، قضا او را تصدیق ننموده و طلاقش واقع نمیشود، اما اگر شخصی که لفظ کنایی را بکار برده بگوید که نیت طلاق را نکرده و نیت دیگری داشته قضا او را تصدیق ننموده و طلاقش واقع نمی‌گردد، زیرا معنی طلاق و معنی دیگری هردو را داشته و چیزی که هدف را تعیین می‌کند نیت و مقصد میباشد. طوریکه در مذهب امام مالک و مذهب امام شافعی فقط نیت را معتبر دانسته و اساس بیان مقصود در این الفاظ میدانند.

پس اگر گوینده از آن نیت طلاق را داشته باشد طلاق واقع میشود و اگر از آن نیت طلاق را نداشته اعتباری نخواهد داشت، زیرا گوینده از آن قصدی نداشته است. پیروان مذهب امام حنبل رحمه الله علیه می‌گویند که توسط دلالت حال و نیت به این الفاظ طلاق واقع میشود یعنی ایشان آنرا در حساب طلاق میدانند، در صورتیکه دلالت تا نیتش کند و یا شوهر از آن نیت طلاق را داشته باشد.

پیروان مذهب امام ابوحنیفه رحمه الله علیه می‌گویند که گفتن الفاظ کنایه در صورت موجودیت نیت طلاق واقع میشود و همچنان به کنایات در صورت دلالت حال نیز طلاق واقع میگردد.

در حدیث شریف آمده است: «لما مضت اربعون من الخمسين واستبثت الوحى، وإذا رسول الله صلى الله عليه وسلم يأتيني فقال: إن رسول الله صلى الله عليه وسلم يأمرك أن تعتزل امرأتك فقلت: أطلقها أم ما ذا أفعل: قال: بل اعتزلها فلا تقربها، قال: فقلت لا مرأتى الحقى بأهلك» (متفق علیه).

«چون بگذشت چهل از پنجاه و درنگ نمود وحی و ناگهان آمد پیامبر صلی الله علیه وسلم نزد من پس فرمود: بدرستی که پیامبر صلی الله علیه وسلم امر می‌نماید تر ا به اینکار کناره گیر از همسرت، پس گفتم: آیا طلاق کنم او را یا چه کنم؟ فرمود: بلکه کناره گیر از او نزدیک مشو به او، گفت: پس گفتم به همسرم به خانواده خود یکجا شود، (به خانه پدرت برو).

حکم این حدیث شریف بر این نقطه دلالت میکند که اگر شخصی به زن خود بگوید: «به خانه پدرت برو» و اراده طلاق را داشته باشد، طلاق واقع میشود و اگر نیت طلاق را نداشته باشد طلاق صورت نمی‌گیرد.

طلاق به اعتبار وقوع :

طلاق به اعتبار وقوع به سه نوع تقسیم میگردد: منجز، مضاف، و معلق.

طلاق منجز:

طلاق منجز که میتوان آنرا طلاق انجام شده خواند، عبارت از طلاق میباشد که لفظ آن بدون شرط و تأخیری صادر شود مانند آنکه شوهر به زن خود بگوید: ترا طلاق کردم یا تو طلاق هستی، که این الفاظ در حال بدون اضافت به وقت و یا تعلیق

به شرطی به وقوع طلاق دلالت دارند. در مورد این نوع طلاق حکم چنین است که به مجرد صدور عبارت طلاق در صورت موجودیت شروط، طلاق واقع میشود.

طلاق مضاف:

طلاق مضاف عبارت از طلاق است که صیغه آن به زمانی مربوط باشد و هدف از آن وقوع طلاق باشد هر وقتی که زمان مذکور برسد، مثلاً زمانی که شوهر به زن خود بگوید: «تو فردا طلاق هستی، یا در اول ماه طلاق هستی» و غیره. امام ابو حنیفه (رح) و امام مالک (رح) گفته اند: طلاق در حال واقع میشود. اما امام شافعی (رح) و امام احمد (رح) گفته اند: طلاق تا زمان واقع نمی شود، مگر آنکه وقت معینه آن فرا رسد.

ابن حزم (رح) میگوید: اگر کسی بگوید که چون اول ماه فرا رسد طلاق هستی یا وقت و زمان دیگر را ذکر کند، زنش بدین ترتیب طلاق نمی شود، نه در حال و نه در اول ماه.

حکم طلاق مضاف بیک وقت معین آنست که طلاق واقع نمی شود مگر آنکه وقتی را که در صیغه طلاق تعیین نموده فرا رسد.

طلاق معلق:

طلاق معلق عبارت از آن طلاق است که شوهر وقوع آنرا به یکی از رویداد های آینده مربوط سازد، یا صیغه طلاق را به یکی از ادوات شرط و یا چیزی که به معنی یکی از آنها باشد قرین نماید مانند: «اگر چون، وقتی و غیره..» مثلاً اگر شوهر به زن خود بگوید: «اگر به فلان جای رفتی طلاق هستی.» در این صورت طلاق واقع نمی شود مگر آنکه بجایی که در عبارت معین شده استعمال گردد، زیرا شوهر وقوع طلاق را به رفتن زن به آن جای معلق نموده است. فقها در مورد وقوع طلاق معلق آرای مختلف دارند، ولی احناف و شوافع آنرا طلاق میدانند.

تقسیم طلاق به اعتبار تأثیر:

طلاق به اعتبار تأثیر به دو نوع هر یک: (1- طلاق رجعی و 2- طلاق بائن) تقسیم میگردد.

1- طلاق رجعی:

عبارت از طلاق است که طی آن، مرد بعد از طلاق و قبل از آمدن مدت (عدتش) می تواند بدون تجدید عقد، به زن خود رجوع کند. «الطلاق مرتان فامساک بمعروف او تسریح باحسان» «طلاق که قابل بازگشت و رجوع است، دوبار است یا باید زن را به شکل معروف و متعارف حفظ کرد و یا او را به احسان و نیکو کاری رها نمود» (سوره بقره آیه متبرکه: 229) یعنی طلاق را که خداوند مشروع نموده یکی بعد دیگر میباید و شوهر حق دارد که بعد از طلاق اول به وجه پسندیده زن را برای خود نگهدارد و همچنان جایز است که بعد از این او را برای بار دوم طلاق دهد، البته این حق او در صورت طلاق رجعی میباید. پروردگار با عظمت فرموده است: «والمطلقات يتربصن بانفسهن ثلاثة قروء، ولا يحل لهن أن يكتمن ما خلق الله في ارحامهن إن كن يؤمن بالله واليوم الآخر وبعولتهن

احق بردهن فی ذلك ان اردو اصلاحاً» (سوره بقره آیت 22). «وزنانی که طلاق داد شده اند ایشان را انتظار سه حیض (یا سه طهر) کنند خویشتن را و جایز نیست برای ایشان که پنهان کنند آنچه که خدا آفریده است در رحم های شان، اگر ایمان می آرند به خداوند و روز قیامت و شوهران ایشان سزاوارتر اند به باز آوردن ایشان، اگر خواهند نکوکاری» و خداوند متعال به سبب حکمت بسیار بزرگی آنرا وضع نموده که حکمت آنرا خود خداوند متعال چنین بیان نموده است. «لا تدری لعل الله يحدث بعد ذلك أمراً» (سوره طلاق آیت 18) «هیچ کس نمی داند شاید که الله پدید آید بعد از «طلاق» کاری را زیرا چون شوهر زن خود را يك طلاق رجعی بدهد و حکم شریعت هم آنست که در مدت عدت زن در خانه شوهر بماند، بدین ترتیب ممکن است که شوهر تفکر نموده و در تصمیم خود تجدید نظر کرده و به زن خود دوباره رجوع کند.

این احتمال بخاطر زیاد است که سنت شوهر را مکلف نموده که زن را در طهری که با او جماع ننموده طلاق دهد، لذا اگر کوچکترین علاقه یی بدان زن داشته باشد، حتماً به او رجوع می نماید.

در یکی از احادیث متبرکه روایت است که: در زمان پیامبر صلی الله علیه وسلم (عبد الله پسر عمر (رض) زنش را در حالت حیض طلاق داد، حضرت عمر در این مورد از پیامبر صلی الله علیه وسلم سؤال کرد، پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «مرة فليراجعها ثم إن شاء طلقها وهي طاهر قبل أن يمسه فذلك الطلاق للعدة» (به او دستور ده زنش را به نکاحش برگرداند، سپس اگر خواست او را در حالت طهر و قبل از مجامعت طلاق دهد، و این طلاق برای عده است).

دین مقدس اسلام همه جدوجهد مشروعه را بخرچ میدهد تا به هر ترتیب و وسیله مشروع و ممکن که باشد از وقوع طلاق و جدایی به شکل از اشکال جلوگیری بعمل آرد و به پیروان خویش تأکیدات همیشگی مینماید تا به تفکر و مشوره باز گردند و زندگی مشترک خویش را به آسانی برهم نه زنند.

بدین اساس اگر زن در خانه شوهر باقی بماند مراجعه به تفکر در مرد بوجود آمده و اگر طلاق به علت غضب و یا سایر انفعالات دنیوی صورت گرفته باشد، امکان مراجعه دوباره بی نهایت زیاد است.

ولی زمانیکه زن حدود سه ماه در خانه شوهر بماند و هیچ تأثیری بر او ننمود و به زن خویش مراجعه هم نکرد، در این صورت مطلب واضح گشت که تصمیم شان نهایی است بناً ضرورت زندگی مشترک از بین میرود، که به گذشت عدت وصف طلاق رجعی هم پایان می یابد، و وصف طلاق باین را بخود میگیرد.

تبصره:

خداوند متعال در (سوره بقره، آیت 23) میفرماید: «فإن طلقها فلا تحل له بعد حتى تنكح زوجاً غيره». یعنی وقتیکه شوهر زن خویش را بعد از دو مرتبه برای بار سوم طلاق نمود در اینصورت این زن برایش حلال نمیشود مگر آنکه بصورت صحیح با مرد دیگری با رضایت ازدواج کند. و اگر زن با این شوهر خویش باز هم خوش نباشد و از آن طلاق بگیرد، شوهر اولی اگر خواسته باشد میتواند با وی ازدواج نماید.

حکم طلاق رجعی:

در مدت طلاق رجعی مرد میتواند از زن خویش استمتع نماید، زیرا عقد ازدواج تا هنوز باقی میباشد، اگر چه طلاق رجعی سبب تفرقه میباشد اما آثار آن تا زن در عدت است مترتب نشده بلکه پس از سپری شدن عدت و رجوع نکردن آشکار میگردد. اگر در مدت طلاق رجعی یکی از طرفین زن و یا شوهر بمیرد، دیگری میتواند از او ارث ببرد. زیرا تا زمانیکه مدت عدت سپری نشده نفقه زن بر شوهر واجب است.

2- حکم طلاق بائن:

طلاق بائن عبارت از طلاق است که طی آن، مرد بعد از جدائی حق رجوع به زن خود را بدون عقد مجدد ندارد. و این طلاق هم بدون نوع است: (به طلاق بائن صغری و طلاق بائن کبری تقسیم میگردد).

طلاق بائن صغری:

عبارت از طلاق است که کمتر از سه است. اگر شوهر زن خود را برای بار اول يك طلاق بدهد و عدتش بگذرد طوری که قبل از سپری شدن عدت به او رجوع نکند این طلاق بعد از انتهای عدت بنام طلاق بائن یاد میشود اما چون اولین باریست که او را طلاق داده لذا طلاق بائن صغری گفته میشود، طوری که شوهرش که او را طلاق داده میتواند با نکاح جدید و مهر جدید با او ازدواج نماید.

طلاق بائن کبری:

عبارت از سه طلاق مکمل می باشد. اگر شوهر برای بار سوم زن خویش را طلاق دهد، بصورت نهایی از آن جدا میگردد زیرا طلاق اول و دوم امتحانی بود که امکان اصلاح میان شان ممکن بود ولی در صورت دادن طلاق سومی که بنام طلاق بائن کبری یاد میگردد، ارتباطات ازدواجی بصورت نهایی از میان بر داشته میشود.

طلاق ثلاثه:

طلاق ثلاثه عبارت از طلاق است که هر سه طلاق در يك دفعه و با يك لفظ اجرا گردد. فقها گفته اند سه طلاق به يك لفظ حکم سه طلاق را دارد.

اما بعضی از فقهابدین نظر مخالفت نموده میگویند که سه طلاق به يك لفظ حکم يك طلاق را دارد.

دین مقدس اسلام پیروان خویش را از دادن سه طلاق (طلاق ثلاثه) در يك بار و یا با يك لفظ منع نموده و آنرا به خلاف دستور و شرع الهی و منحرف شدن از صراط المستقیم اسلام دانسته است.

در حدیث صحیح آمده است: به پیامبر صلی الله علیه وسلم، خبر دادند که شخصی زنش را يك دفعه سه طلاق داده است.

پیامبر اسلام با عصبانیت بلند شد و فرمود: «أیلب بکتاب الله وأنا بین أظهرکم؟ حتی قام رجل فقال یا رسول الله ألا أقتله» (آیا در حالی که من تا هنوز در بین شما هستم کتاب خدا به بازیچه گرفته می شود؟! حتی يك نفر بلند شد و گفت ای رسول خدا! او را بکشم) (روای حدیث شریف نسائی).

مبحث عدت:

عدت (عده) زن:

اگر مردی برای بار اول یا دوم زنش را طلاق دهد ، بر زن واجب است که خانه شوهرش را ترک نکند، بلکه تا پایان مدت عده خویش در منزل شوهرش باقی بماند. به این نوع طلاق، طلاق رجعی می گویند یعنی زن باید بعد از طلاق تا پایان عده در منزل شوهر بماند تا اگر احیاناً شوهرش پشیمان شد نزد او باقی بماند و همچنان به زندگی خود ادامه دهند بدون اینکه لازم باشد عقد جدیدی بین شان صورت گیرد. « يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَطَلِّقُوهُنَّ لِعَدَّتِهِنَّ وَأَحْصُوا الْعِدَّةَ وَاتَّقُوا اللَّهَ رَبَّكُمْ لَا تُخْرِجُوهُنَّ مِنْ بُيُوتِهِنَّ وَلَا يَخْرُجْنَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَنَّ بِفَاحِشَةٍ مُبَيَّنَةٍ » (طلاق : 1) «ای پیامبر وقتی که خواستید زنان را طلاق دهید، آنان را در وقت فرارسیدن عده طلاق دهید، و حساب عده را نگه دارید، و از خدا که پروردگار شما است، بترسید و پرهیزگاری کنید، و زنان را از خانه هایشان بیرون نکنید و زنان هم بیرون نروند. مگر اینکه زنان کار زشت آشکاری انجام دهند». و بر این اساس اشتباه فاحش بسیاری از زن و مردها را متوجه خواهیم شد که زن پس از طلاق از خانه شوهر خارج گشته و به خانه والدین خود باز می گردد درحالیکه این امر برای هر دو حرام است و لازمست زن در خانه شوهر بماند تا زمانی که عده وی پایان می رسد. چه بسا در این مدت طرفین پشیمان شدند و زندگی بین آنها تداوم یافت. پس چنانچه زنی طلاق داده شود او باید تا زمانی که مدت عدت (عده) وی به پایان می رسد در منزل شوهرش بماند و شوهر نیز حق ندارد او را از منزل خارج سازد.

مدت عدت (عده) زن مطلقه دو حالت دارد:

اگر زن حامله باشد، باید تا زمان وضع حمل در عده باشد و اگر در این مدت شوهر پشیمان شد می تواند همچنان نزد شوهرش بماند و به زندگی خود با او ادامه دهد ولی اگر در مدت عده مرد همچنان بر طلاق خود مُصِرّ بود، دیگر زن با پایان عده بر آن مرد نامحرم می شود و به اصطلاح مطلقه خواهد شد و در آینده اگر مرد بخواهد زن را نزد خود بازگرداند لازمست دوباره عقد شود.

ولی اگر زن حامله نباشد، زن باید تا سه بار قاعدگی عادت ماهوار و پاک شدن از آن در منزل شوهر بعنوان مدت عده باقی بماند و اگر در این مدت مرد پشیمان شد لازم نیست دوباره عقد شوند و به همان ترتیب فوق...

اگر زن مطلقه به علت کم سن و سالگی یا پیری و یائسگی (بی اولادی به علت کبر سن)، قاعده نشود، عده او سه ماه است، حال باید بدانیم که پشیمان شدن مرد و یا بعبارتی برگرداندن زن مطلقه از سوی شوهر به چه صورتی است:

مراجعت بزن می تواند از راه گفتار صورت گیرد مثل اینکه بگوید: «راجعتک» (ای زن ترا مجدداً بزیر عصمت نکاح خویش برگرداندم)، یا بوسیله رفتار و عمل باشد مثل اینکه با معاشرت نیکو و اشاراتی به زنش او را متوجه بازگردان نزد خود نماید. در اینصورت و با بازگشت زن در مدت عده، مثل قبل زن و شوهری خواهند بود با تمامی احکام وارده بر زن و شوهری شرعی!

به این ترتیب زن مطلقه در مدت عده که در منزل شوهر است، می تواند به شوهر خود خدمت نماید و شوهر مکلف است نفقه او را بپردازد و نشستن آنها بر سر یک دسترخوان

جایز است، زیرا چنانکه کسی برای بار اول یا دوم زنش را طلاق داده باشد، مشمول طلاق رجعی خواهد بود و این بدین معنی است که اگر در مدت عده شوهر خواست می تواند زنش را بدون اینکه بین آنها عقد جدیدی صورت گیرد نزد خود بازگرداند و در این مدت هیچکس بغیر از شوهر زن نمی تواند از زن مطلقه خواستگاری نماید، چنانکه مدت عده پایان رسید و شوهر زنش را نزد خود بازنگرداند، اگر مرد خواست که دوباره وی را بازگرداند نیاز به عقد جدید دارد و اگر بازهم شوهر زن را بازنگرداند، در اینصورت زن بایستی از منزل مرد خارج شود زیرا دیگر آندو نامحرم خواهند بود و ماندن در منزل مرد برای زن جایز نیست.

اما در مدتی که زن در عده رجعی (طلاق اول و دوم) و در منزل شوهر بسر می برد، آیا می توانند با هم جماع کنند؟

در این مورد علما آرای متفاوتی دارند؛ برخی علما گفته اند چون هنوز زن در عصمت شوهر خودش است لذا آنرا جایز دانسته و بلکه جماع را نشانه ای از بازگرداندن زن از طرف شوهر دانسته اند و آنرا پایان عده زن می دانند، ولی برخی از علما می گویند که لازم است ابتدا شوهر زن را با الفاظ یا کنایه نزد خود بازگرداند (مثلاً بگوید: تو را بازگرداندم) و دو مسلمان بر آن شاهد باشند، و بدین ترتیب عده پایان می یابد و مرد می تواند با زن جماع نماید و این راه سالم تری است و رای راجح می باشد، ولی اگر در عده طلاق ثلاثه باشد چنین امری برای آنها در هیچ حالتی جایز نیست. (شیخ صالح المنجد)

طلاق در وقت حیض:

قبل از همه باید گفت که: «حیض جریان خون است که از شر مگاه زن بدون ولادت و پارگی در حالیکه دارائی صحت است، خارج میگردد» و چون این مصدر مختص زنان است لذا اسم فاعل آن را مذکر هم می آورند، و میگویند زن حائض . «

اما طلاق زن در وقت حیض :

همه علماء اسلام در این مورد متفق القول اند که : طلاق در دوران حیض بصورت مطلق حرام است، و از جمله یکی از انواع طلاق بدعی بشمار می رود، الله متعال خطاب به پیامبرش صلی الله علیه وسلم می فرماید: «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَطَلِّقُوهُنَّ لِعَدَّتِهِنَّ وَأَحْصُوا الْعِدَّةَ وَاتَّقُوا اللَّهَ رَبَّكُمْ» (طلاق 1). یعنی: «ای پیامبر! هر زمان خواستید زنان را طلاق دهید، در زمان عده، آنها را طلاق گوئید، و حساب عده را نگه دارید؛ و از خدایی که پروردگار شماست بپرهیزید».

هدف طلاق دادن در عده:

در مورد اینکه زنان خویش در عده طلاق دهید؛ این بدین معنی است که : یعنی در آن هنگام که از عادت ماهانه پاک شده و با همسرشان نزدیکی نکرده باشند، و در این هنگام است که طلاق دادن زن مشروع و مطابق سنت است.

حکم شرعی در این مورد حدیثی داریم در صحیحین که از ابن عمر رضی الله عنه روایت شده که وی زنش را درحالی که در حیض بود طلاق داد، پدرش عمر رضی الله عنه این موضوع را به رسول الله صلی الله علیه وسلم اطلاع داد و ایشان فرمودند : «مُرَهُ فَلْيَرَا جُعْهَا، ثُمَّ لِيَمْسِكْهَا حَتَّى تَطْهَرُ، ثُمَّ تَحِيضَ، ثُمَّ تَطْهَرُ، ثُمَّ إِنْ شَاءَ أَمْسَكَ بَعْدُ، وَإِنْ

شَاءَ طَلَّقَ، قَبْلَ أَنْ يَمَسَّ فِتْلَكَ الْعِدَّةُ الَّتِي أَمَرَ اللَّهُ أَنْ تُطْلَقَ لَهَا النِّسَاءُ». (بخاری: 5252) و مسلم (1471).

یعنی: «به او دستور بده تا به همسرش رجوع کند و او را نگه دارد تا پاک گردد و دوباره، دچار قاعدگی شود و سپس پاک گردد. بعد از آن، اگر خواست، می تواند او را نگه دارد. وگرنه، قبل از اینکه با او همبستر شود، طلاق اش دهد. این، همان عدتی است که خداوند، دستور داده است تا زنان در آن، طلاق داده شوند». و در روایت مسلم آمده که فرمود: «مُرُهُ فليُراجِعها ثمَّ ليُطَلِّقها طاهراً أو حاملاً». یعنی: «به او دستور بده به زنش رجوع کند، سپس او را طلاق دهد، در حالی که پاک یا حامله باشد».

و در روایت دیگر بخاری آمده که ابن عمر رضی الله عنه چنین گفت: «حُسِبَتْ عَلَيَّ بِتَطْلِيقَةٍ». (بخاری: 5253) یعنی: «طلاقي که در دوران قاعدگی ماهوار به همسرم داده بودم، یک طلاق برایم محسوب گردید».

از این احادیث معنای این فرموده الله تعالی: «فَطَلِّقُوهُنَّ لِعَدَّتِهِنَّ»: در زمان عدّه، آنها را طلاق گوئید» با تفسیر پیامبر صلی الله علیه وسلم روشن می گردد که: طلاق زنان باید در هنگام پاک بودن آنها قبل از همبستر شدن (و یا حامله بودنشان)، روی دهد، و طلاق در زمان حیض یا آن هنگام که با آنها نزدیکی صورت گرفته (درحالیکه حامله نیستند) حرام است، بخصوص اینکه در بعضی روایات آمده که پیامبر صلی الله علیه وسلم از این کار خشمگین شدند و مشخص است که ایشان جز برای حرام خشمگین نمی شوند.

شیخ ابن عثیمین رحمه الله در این باره می گوید: «هرگاه شخصی خواست همسرش را طلاق دهد، واجب است از او بپرسیم: آیا همسرت حامله است؟ اگر گفت: بلی، می گوئیم: وی را طلاق ده و ممانعت در این مورد نیست، اگر گفت: همسرم حامله نیست، از وی می پرسیم: آیا او اکنون در حیض است یا خیر؟ اگر گفت: حائضه است، می گوئیم: فعلاً منتظر باش تا پاک شود، و هرگاه پاک شد با وی همبستر نشو بعد او را طلاق ده، و اگر گفت: در حیض نیست، از او می پرسیم: آیا (بعد از پاک شدن از آخرین حیضش) با او همبستر شدی یا خیر؟ اگر گفت: با او همبستر شدم، می گوئیم: وی را طلاق نده تا مشخص شود حامله می شود یا در حیض می افتد، و بعد از حیض وی را طلاق بده، و اگر گفت: با او همبستر نه شدم، می گوئیم: پس ایرادی ندارد که او را طلاق دهی».

(الشرح الممتع ؛ جلد 13، صفحه 45).

حکمت حرمت طلاق در مدت حیض:

حکمت حرمت طلاق در هنگام حیض بخاطر آنست چون ممکن است باعث بهم خوردن عده طلاق زن یا طولانی شدن آن گردد، و فرد را در حیرت و سرگردانی قرار دهد، و حکمت از منع طلاق بعد از همبستری با او در آنست چونکه ممکن است بخاطر آن حاملگی ایجاد شود و سپس بر اثر آن طرفین نادم و پشیمان گردند، چه بسا اگر می دانستند زن حامله است مشتاق به ادامه زندگی می شدند، برای همین است که الله متعال امر کرده که زنان را در مدتی که تعیین شده طلاق دهند، آنجا که می فرماید: «فَطَلِّقُوهُنَّ لِعَدَّتِهِنَّ»: در زمان عدّه، آنها را طلاق گوئید».

حکم طلاق در هنگام حیض:

علمای اسلام در مورد حکم طلاق در دوران حیض اختلاف نظر دارند، اما جمهور و اکثریت آنها از جمله ائمه اربعه می گویند: طلاق واقع می شود، دلیل آنها بصورت زیر است:

1- به حدیث ابن عمر رضی الله عنه استناد کردند که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «مُرُهُ فَلْيُرَاجِعْهَا ثُمَّ لِيُطْلِقْهَا طَاهِرًا أَوْ حَامِلًا». مسلم (1471). یعنی: «به او دستور بده به زنش رجوع کند، سپس او را طلاق دهد، در حالی که پاک یا حامله باشد». گفتند: امر به رجعت تنها زمانی مفید معنا واقع می شود که طلاقی روی داده باشد، چونکه رجعت بعد از طلاق است، و اگر طلاق واقع نمی شد، پیامبر صلی الله علیه وسلم می فرمود: «إِنَّهُ لَمْ يَقَعْ: طَلَاقٌ وَقَعَ نَشَدَهُ» و این سخن بهتر است از اینکه بگوید: «مُرُهُ فَلْيُرَاجِعْهَا»، چونکه اگر طلاق واقع نشده بود چه رجوع می کرد یا خیر فرقی نمی کرد، و لذا نیازی نبود امر به رجعت کند.

(مخالفین در جواب گفتند: در اینجا مراد از رجعت معنای لغوی آنست نه اصطلاحی، همانطور که الله متعال می فرماید: «فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلَا تَحِلُّ لَهُ مِنْ بَعْدُ حَتَّى تَنْكِحَ زَوْجًا غَيْرَهُ فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا أَنْ يَتَرَاجَعَا» (بقره 230). «اگر (بعد از دو طلاق) او را طلاق داد، از آن به بعد، زن بر او حلال نخواهد بود؛ مگر اینکه همسر دیگری انتخاب کند، اگر (همسر دوم) او را (با رغبت) طلاق گفت، گناهی ندارد که بازگشت کنند»، در اینجا فرموده می توانید به هم رجعت (بازگشت) کنند ولی نه بعد از طلاق، بلکه برای ازدواج مجدد، پس رجعت در این آیه برای بعد طلاق بکار برده نشده و مراد معنای لغوی آنست).

2- در روایت دیگر که از بخاری بطور صحیح و صریح آمده که طلاق زن ابن عمر رضی الله عنه در هنگام حیض واقع شده، چنانکه ابن عمر گفت: «حُسِبَتْ عَلَى بَطْلِيْقَةٍ». (بخاری: 5253) یعنی: «طلاقی که در دوران قاعدگی (مریضی ماهوار) به همسر داده بودم، یک طلاق برایم محسوب گردید».

گفتند: این حدیث بصراحت بیان می کند که طلاق زنش واقع شده، و جای هیچ تاویلی ندارد، اگر طلاق واقع نمی شد چرا پیامبر صلی الله علیه وسلم آنرا بعنوان یک طلاق بحساب آورده است؟

(مخالفین، از جمله ابن قیم گفتند: این سخن ابن عمر «حُسِبَتْ عَلَى بَطْلِيْقَةٍ» دلالت بر نظر پیامبر صلی الله علیه وسلم ندارد، و بلکه نظر خود اوست که طلاق واقع شده!) اما ابن حجر عسقلانی در پاسخ به این اعتراض گفته: «پیامبر صلی الله علیه وسلم بود که دستور رجوع کردن را به ابن عمر داد و او را راهنمایی کرد که اگر بخواد بعد از رجعتش او را طلاق دهد، چکار بکند، و اینکه به ابن عمر گفته شد: کاری که او انجام داده برایش یک طلاق حساب شده، احتمال اینکه کسی غیر از پیامبر صلی الله علیه وسلم آنرا یک طلاق حساب کرده باشد، بسیار بعید است؛ چون قرائن زیادی در این جریان بر آن دلالت می کند، چگونه تصور می شود که ابن عمر در این ماجرا، به رأی خود، کاری انجام دهد در حالی که او نقل کرده که پیامبر صلی الله علیه وسلم از کار او ناراحت شد؟ چگونه در قصه مذکور در آنچه می خواست انجام دهد با او مشورت نکرد؟» فتح الباری (353/9).

از جمله چیزی که سخن حافظ ابن حجر را تأیید می کند، حدیث زیر است که:

از نافع از ابن عمر رضی الله عنه روایت شده که: «أنه طلق امرأته وهي حائض، فأتی عمر النبی صلی الله علیه وسلم فذكر ذلك له فجعلها واحدة». طیالسی (68)، دارقطنی (9/4) و بیهقی (326/7) و حدیث صحیح است. یعنی: «ابن عمر زنش را در دوران حیض طلاق داد، عمر نزد پیامبر صلی الله علیه وسلم رفت و موضوع را بازگو کرد، و پیامبر صلی الله علیه وسلم آنرا یک طلاق قرار داد». حافظ ابن حجر گفته: «و این نصی است محل اختلاف (که در واقع اختلاف را از بین می برد) پس باید به آن حکم شود».

(باز مخالفین گفتند: اکثر روایات وارده از حدیث ابن عمر رضی الله عنه، عبارت «فجعلها واحدة»: آنرا یک طلاق قرار داد» وارد نشده و بلکه غالب روایات بصورت مطلق بیان شدند، پس اگر احادیث مطلقند و قیدی ندارند؛ ظاهراً طلاق واقع نشده، چراکه اگر طلاق واقع می شد نیاز بود تا این موضوع بتفصیل بیان شود تا فهمانده شود). 3- خدای متعال بصورت عام فرمودند: «الطَّلَاقُ مَرَّتَانٍ» (بقره 229). یعنی: «طلاق، (طلاق که رجوع و بازگشت دارد)، دو مرتبه است».

در اینجا تفصیل نکرده که آیا طلاق در حیض واقع می شود یا خیر؟ یا تنها در پاکی و قبل از همبستر شدن واقع می شود؟ بلکه الله متعال وقوع طلاق را ثابت کرده، و اینکه تعداد دفعاتی که امکان رجعت وجود دارد تنها دو بار است، و اگر برای بار سوم طلاق داده شود دیگر آن زن برای او حلال نیست تا آنکه به رغبت خویش با مرد دیگری ازدواج کند و آن مرد با رغبت او را طلاق دهد.

4- طلاق جز و اعمالی نیست که بنده با آن به خدا تقرب جوید، پس وقوع طلاقش موافق سنت است. علاوه بر آن طلاق یعنی زوال عصمت و این حق انسان است، هرگونه که آنرا بوقوع بپیوندد واقع می شود؛ اگر موافق سنت او را طلاق دهد طلاق واقع شده و گناهی متوجه او نیست، و اگر خلاف سنت طلاقش دهد گناهکار است اما طلاق واقع می شود، و محال است که طلاق انسان مطیع شرع حساب شود اما طلاق انسان عاصی محسوب نگردد. (مراجعه شود به «المبسوط» (57/6)، الشرح الصغیر (308/2)، «المجموع» (398/15)، «المغنی» (366/7)، «الشرح الممتع» (47/13)).

و اما بعضی از تابعین و علماء از جمله: طاووس و عکرمه و خلاس بن عمرو (از تابعین) و محمد بن اسحاق، و داود ظاهری، و ابن حزم، و شیخ الاسلام ابن تیمیه و شاگردش ابن قیم رحمهم الله، گفتند: طلاق در مدت دوران حیض واقع نمی شود و بعنوان طلاق محسوب نمی گردد.

استدلال آنها بصورت زیر است:

1- در روایتی دیگر از ابن عمر رضی الله عنه در سنن ابوداود آمده: عبدالرحمن بن ایمن مولای عروه از ابن عمر سوال کرد: نظرت چیست اگر مردی همسرش را در دوران حیض طلاق دهد؟ گفت: «طَلَّقَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَرَ امْرَأَتَهُ وَهِيَ حَائِضٌ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَسَأَلَ عُمَرُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ إِنَّ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ عُمَرَ طَلَّقَ امْرَأَتَهُ وَهِيَ حَائِضٌ قَالَ عَبْدُ اللَّهِ فَرَدَّهَا عَلَى وَلَمْ يَرَهَا شَيْئًا وَقَالَ إِذَا طَهَّرْتَ فَلْيُطْلَقْ أَوْ لِيُْمْسِكْ» ابوداود (2185).

یعنی: «ابن عمر همسرش را در زمان حیات پیامبر صلی الله علیه وسلم طلاق داد، عمر در این باره از رسول خدا صلی الله علیه وسلم سوال کرد، و گفت: عبدالله همسرش را در

هنگام حیض طلاق داده، ابن عمر گفت: «فَرَدَّهَا عَلَى وَلَمْ يَرَهَا شَيْئًا، وَقَالَ: «إِذَا طَهَرَتْ فَلْيُطَلِّقْ أَوْ لِيُمْسِكْ» یعنی: «پیامبر صلی الله علیه وسلم همسر را به من برگردان و آنرا چیزی به حساب نیاورد. و فرمود: «وقتی پاک شد، (او را) نگه دارد، یا طلاق دهد».

(مخالفین گفتند: این حدیث با تمامی احادیث وارده پیرامون این موضوع مخالفت می کند، و قسمت «وَلَمْ يَرَهَا شَيْئًا: آنرا چیزی به حساب نیاورد» شاذ است، و حتی بعضی از علماء این امر را مستمسک ضعف آن کرده اند، از جمله ابوداود و خطابی و شافعی و ابن عبدالبر. «جامع أحكام النساء» (4/45)).

اما شیخ البانی رحمه الله در مورد حدیث ابوداود گفته: «اسناد آن صحیح است، و رجال آن رجال صحیح هستند، و حافظ ابن حجر نیز آنرا صحیح دانسته، ولی از برخی علماء ذکر شده که گفتند: معنای «وَلَمْ يَرَهَا شَيْئًا: آنرا چیزی به حساب نیاورد» یعنی: این عمل درست نبوده، بخاطر آنکه موافق سنت طلاق نداده، و بدین معنا نیست که طلاق روی نداده، بدلیل روایت صریحی که ابن عمر آنرا طلاق محسوب کرده، و روایت مرفوع آن به صحت رسیده که پیامبر صلی الله علیه وسلم آنرا یک طلاق حساب نموده است». صحیح ابی داود (1898).

2- ابن حزم در کتاب «المحلی» از نافع از ابن عمر روایت کرده که او درباره مردی که زنش را در حالت حیض طلاق داده، گفت: «لا یعتد بذلك». یعنی: «آنرا بحساب نیاورد». «المحلی» (163/10) و اسناد آن نیک است.

(مخالفین گفتند: این روایت را ابن ابی شیبہ در «المصنف» (5/5) با همان طریق از نافع از ابن عمر روایت کرده که در آن ابن عمر رضی الله عنه چنین گفته: «لا تعتد بتلك الحيضة». یعنی: «آن حیض را بحساب نیاورد»، و معنای آن اینست که این حیض را بعنوان قروء ثلاثه در این آیه حساب نکند که می فرماید: «وَالْمُطَلَّاتُ يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ ثَلَاثَةَ قُرُوءٍ: زنان مطلقه، باید به مدت سه قروء عادت ماهانه انتظار بکشند! [عده نگه دارند]»).

چرا طلاق در ایام حیض و نفاس داده نشود؟

حکمت و فلسفه اسلام که چرا به مرد اجازه داده نشد تا در مدت حیض و نفاس طلاق صورت گیرد و آنرا حرام نموده است، بخاطر اینکه مرد در این وقت از زن خود به علتی مریضی که عاید حال زن گردیده است، دوری میکند و همین دوری مرد از زنش در زیاتر از اوقات موجب نا آرامی اعصاب شده، و علماء می گویند که این حالت هم یکی از عواملی اند که موجب سوء تفاهمات و طلاق شده میتواند.

بنابر این دین اسلام دستور داده تا از دادن طلاق در این وقت خود داری صورت گیرد. هر زمانیکه زن از حیض پاک شد، اگر مرد باز هم تصمیم طلاق را داشته باشد و به آن اصرار دارد پس دین اسلام امر میکند که این عمل باید قبل از مجامعه و نزدیکی با زنش صورت گیرد. ولی در صورتیکه از مریضی بهبود یافت و زن پاک شد و با او مجامعه صورت گیرد، دادن طلاق برای مرد حرام است. علت اینست که احتمال دارد که زن حمل گیرد، و اگر بداند که زنش حامله است شرع اسلام باز هم دادن طلاق را در صورت موجودیت حمل، حرام دانسته است.

فَإِذَا بَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ فَارِقُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ وَأَشْهِدُوا ذَوِي عَدْلٍ مِنْكُمْ وَأَقِيمُوا الشَّهَادَةَ لِلَّهِ ذَلِكَ يُوعَظُ بِهِ مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا ﴿٢﴾

و چون به پایان زمان [عده] نزدیک شدند، آنان را به نیکی نگاه دارید یا به نیکی از آنان جدا شوید و دو مرد عادل از میانتان گواه بگیرید و گواهی را (برای) رضای الله ادا کنید. این طور، کسی که به الله و روز قیامت ایمان دارد به آن پند داده می‌شود و کسی که از الله بترسد برایش راه رهایی از مشکلات قرار خواهد داد. (۲)

«إِذَا بَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ»: زمانی که به مدت پایان عده، نزدیک شدند. چرا که اگر زمان عده به پایان برسد، راه مراجعت بر روی شوهر بسته می‌شود.

«فَارِقُو» «جدا شوید».

«ذَوِي عَدْلٍ» «دو فرد عادل».

شان نزول آیه 2:

1104- حاکم از جابر(رض) روایت کرده است: مردی از طایفه اشجع فقیر و تنگدست بود و خانواده پرجمعیتی داشت. نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم آمد و در باره معیشت و زندگی خود از آن بزرگوار پرسید. پیامبر گفت: تقوا پیشه و شکبیا باش، دیری نگذشت پسرش که در اسارت دشمن بود یک رمه گوسفند آورد. و او به حضور پیامبر شتافت و جریان را به اطلاع رساند. آن بزرگوار دستور داد که رمه را صرف مخارج خود نماید. در باره او این آیه نازل گردید.

ذهبی می‌گوید: حدیث منکر و دارای شاهد است.

1105- ک: ابن جریر مانند این روایت را از سالم بن ابوجعه نقل کرده است. (تفسیر طبری، همان منبع، جلد 28، صفحه 138).

1106- ک: سدی در روایت خود نام نفر را عوف اشجعی گفته است. (تفسیر طبری، همان منبع، جلد 28، صفحه 138).

1107- ک: حاکم از ابن مسعود روایت کرده و نام نفر را عوف اشجعی گفته است.

1108- ابن مردویه از طریق کلیبی از ابوصالح از ابن عباس (رض) روایت کرده است: عوف پسر مالک اشجعی آمد و گفت: ای رسول الله! پسر من را دشمن به اسارت گرفته است، مادر بیقارای می‌کند، خودت چه دستوری به من می‌دهی؟ گفت: دستور من این است خودت و همسرت لا حول ولا قوة إلا بالله را بسیار بخوانید، همسرش گفت: چه نیکو دستورت داده است، پس هر دو این ذکر را زیاد تکرار می‌کردند. دشمن از نگهبانی پسر او غافل شد و او رمة گوسفندان آنان را ربود و نزد پدرش آورد. پس خدای متعال «وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا» را نازل کرد.

1109- خطیب این حدیث را در «تاریخ» خود از طریق جوبیر از ضحاک از ابن عباس روایت کرده است.

1110- ک: ثعلبی از وجه دیگر ضعیف روایت کرده است.

1111- ک: ابن ابوحاتم از وجه دیگر به نوع مرسل، این حدیث را روایت کرده است. (تفسیر و بیان کلمات قرآن کریم تألیف: شیخ حسنین محمد مخلوف و اسباب نزول تألیف علامه جلال الدین سیوطی).

خواننده محترم!

خلاص و حکم ظاهری آیه مبارکه را میتوان بشرح ذیل جمعبندی نمود:
بعد از اینکه مدت عده به پایان برسد، در برابر مرد دو راه وجود دارد: «فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ فَارِقُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ»، وقتی که زنها آخر مدتشان می‌رسد که «فَإِذَا بَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ» یعنی نزدیک می‌شود که مدت عده شان به پایان برسد شما در برابر خود دو امکانات دارید.

اول اینکه ایشان را به وجه پسندیده (احسان) نگاه می‌دارید «فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ»، که مدت معینه عده به اتمام بسر، که اگر مدت تمام شد به آخرش رسید؛ زمان فراق و جدایی در برابر شما قرار دارد، حالا شما: اینکه آنان را به وجه نیکورهایشان می‌کنید «أَوْ فَارِقُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ»، ولی این رها ساختن باز هم باید با خوبی و احسن انجام یابد ولی توجه باید داشت که: نگاه داشتن آنها به منظور زیان رساندن به آنان، و یا رها ساختن آنان بمنظور رساندن آزار به آنها و بازداشتن از حقوق شان؛ برای شما روا نمی‌باشد. در قرآن عظیم الشان، سی و هشت مرتبه کلمه «معروف» ذکر گردیده است که پانزده مرتبه آن مربوط به خانواده و همسر داری است، یعنی شیوه برخورد زن و مرد در زندگی باید شایسته و پسندیده باشد.

مبحث شهادت دوفتر عادل که در آیه مبارکه بدان اشاره فرموده است اینست که «ودو تن عادل را از میان خود بحیث شاهد انتخاب فرماید:» در این هیچ جای شک نیست که شهود هم برای رجعت زمانیکه علاقه برای رجعت و رجوع وجود داشته باشد، و هم اگر اراده و تصمیم برای تفریق و جدایی وجو داشته باشد، که هدف آن همانا شکل بهتر ختم کلی دشمنی در بین جانبین (زن و شوهر) است.
مبحث شاهد انتخاب کردن در این قضیه که در آیه مبارکه اشاره بدان رفته است، به نظر علمای مذاهب چهارگانه مستحب است، البته شهادت، شاهدان هم باید برای الله تعالی بر پا گردد، و در حکم آیه مبارکه هم همین است که شهود ملکف اند، که ادای شهادت خویش را به قصد قربت و بر وجه صادقانه و راستین پیش ببرند.

شاهدان برای امر طلاق:

امام شوکانی در «نیل الأوطار» (300/6) اجماع را نقل کرده است. که طلاق هم کلامی و هم زبانی است، مادامیکه شوهر زنش را خطاب کند و بر وی اسم طلاق بیاورد، طلاق واقع می‌شود، حال چه شاهد حاضر باشد یا نباشد. مثلاً اگر مرد به زنش بگوید: تو طلاق هستی، یا در غیاب همسرش بگوید: او طلاق است، یا: او را طلاق دادم، و یا امثال این الفاظ را بر زبان جاری کند، طلاق واقع شده و لزومی به شاهد گرفتن نیست.

ولی جمهور علماء و از جمله ائمه اربعه گفته اند: مستحب است که مرد برای طلاق زنش (و یا رجعت وی) شاهد بگیرد، تا باب مجادله بسته شود و راه انکار و اتهام را ببندد. به دلیل آن (آیه دوم سوره طلاق است) «فَإِذَا بَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ فَارِقُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ وَأَشْهِدُوا ذَوِي عَدْلٍ مِّنْكُمْ» یعنی: و چون عده (عدت) آنها سرآمد، آنها را بطرز شایسته‌ای نگه دارید یا بطرز شایسته‌ای از آنان جدا شوید؛ و دو مرد عادل از خودتان را گواه گیرید؛ و شهادت را برای خدا برپا دارید. و گفته اند: امر در این آیه بر استحباب دلالت می‌کند.

اما ممکن است دو حالت پیش آید:

1- اگر مردی نزد قاضی ادعا کند که زنش را طلاق داده، طلاق حساب شده و هیچ شاهدهی نیاز نیست، یعنی اقرار و اعتراف مرد کفایت می کند.

2- اما اگر زن نزد قاضی ادعا کند که شوهرش وی را طلاق داده، ولی مرد آنرا انکار کند؛ در اینحالت: -اگر زن شاهدهی نداشته باشد، ادعای او پذیرفته نمی شود.

-اگر دو شاهد عادل بر طلاق و ادعای زن شهادت دهند، ادعای او پذیرفته می شود.

-اگر تنها یک شاهد داشته باشد، کفایت نمی کند، و در اینحالت قسم د خوردن زن نیز همراه آن شاهد کفایت نمی کند، و طلاق با شاهد و سوگند ثابت نمی شود. اما آیا شوهر سوگند داده می شود؟ امام ابوحنیفه و امام مالک و امام شافعی (و روایتی از) امام احمد گفته اند: شوهر قسم داده می شود، اما اگر مرد حاضر به قسم خوردن نشد؛ در اینحالت بر طبق روایتی از امام مالک به طلاق حکم می شود.

یادداشت کوتاه:

برخی از فقهاء (امام مالک و امام شافعی رحمت الله علیهما و بسیاری از فقهاء) گفتند: در امر نکاح و طلاق و رجعت، تنها شهادت دو مرد بالغ عاقل پذیرفته است و زن نمی تواند در آن مشارکت کند، دلیل آنها چنین است که: خداوند متعال می فرماید: «فَإِذَا بَلَغَ أَجْلُهُنَّ فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ فَارِقُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ وَأَشْهِدُوا ذَوَى عَدْلٍ مِنْكُمْ» (سوره طلاق: 2). یعنی: «و هنگامی که مدت عده آنان نزدیک به پایان آمد، یا از ایشان را به طرز شایسته ای نگاه دارید و یا بطرز شایسته ای از ایشان جدا شوید و بر آنان دو مرد عادل از میان خودتان را به شهادت گیرید».

و پیامبر صلی الله علیه وسلم می فرماید: «لَا نِكَاحَ إِلَّا بِوَلِيِّ وَشَاهِدَي عَدْلٍ». صحیح ابن ماجه (7557). یعنی: «نکاح صحیح نیست مگر با حضور ولی و دو شاهد عادل». همانطور که ملاحظه می شود در آیه و حدیث شاهد به لفظ مذکر آمده است.

و گفتند: چون طلاق در دست مرد است، لذا جز شاهد مرد هم پذیرفته نیست.

اما علمای حنفی فرموده اند که: شهادت زنان با مردان (یعنی دو زن با یک مرد) در اموال و نکاح و طلاق و رجعت و در همه چیز، جز در حدود و قصاص قبول است و ابن القیم آن را ترجیح داده و گفته است: هرگاه شارع استشهاد زنان را در مدارک و اسناد مربوط به دیون را که مردان می نویسند و غالباً هم در مجمع مردان نوشته می شود، جایز و روا دانسته باشد، اگر شهادتشان برای کارهایی که بیشتر زنان در آن حضور دارند مانند وصیت و رجعت بعد از طلاق رجعی، پذیرفته شود بهتر و اولی تر است.

خواننده محترم!

یک وجیهه جدی و دقیقی که در برابر شاهد وجو دارد اینست که: حبّ و بغض ها نباید در قضاوت ما شاهدان تأثیرگذار باشد. «أَقِيمُوا الشَّهَادَةَ لِلَّهِ» (مشابه این جمله، در آیه 135 نساء نیز آمده است که می فرماید: «كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلَّهِ وَلَوْ عَلَى أَنْفُسِكُمْ أَوِ الْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ»)

- بناً شهادت دونفر شاهد عادل باید همراه با حفظ حقوق مردم و اخلاصمندی باشد. طوریکه شهادت برای الله باشد «أَقِيمُوا الشَّهَادَةَ لِلَّهِ» (که در کلمه «أَقِيمُوا» برپاداشتن حقوق مردم و در کلمه «لِلَّهِ» اخلاص در عمل نهفته است).

مصالح زناشوی در آیه مبارکه:

با تأسف باید گفت: به علت ضعف جسمی و نارسایی، آداب و رسوم اجتماعی و تاریخی،

بخصوص در جوامع ما حقوق زنان بیشتر پایمال شده و می شود. بناً هدایات قرآن عظیم الشان بسوی مرد است که با دقت، و توجه ایشان را به رعایت حقوق زن جلب نموده، و می فرماید که: پروسه جدایی همراه با کرامت، و به دور از هر گونه تحقیر و توهین از ار وادیت صورت پذیرد. در ضمن به مرد می فهماند که به یکباره برای زن سه طلاق ندهید. و با یک زیبا می فرماید: «فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ ، فَأَرْقُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ» . توجه باید داشت که پروسه طلاق باید صرف مصالح مرد نباید در نظر گرفته شود، بلکه در این پروسه زمان بندی محکم دینی بطور مراعات شود. (و این زمان بندی همان آغاز زمان عده: «فَطْلِقُوهُنَّ لِعَدَّتِهِنَّ» و هم پایان آن: «فَإِذَا بَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ» که پروردگار بدان حکم فرموده است جداً مراعت شود .

حکمت شرع همین است که : جدایی و طلاق، یعنی ادامه زندگی که باید به وجه پسندیده و احسن باشد و هم جدایی و طلاق. «فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ فَارِقُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ» یعنی رفتار شایسته مرد با زن و رعایت حقوق زن چه در حال صلح و آشتی و چه در حال قهر و جدایی، از حقوق همسر است. توجه باید داشت که حکمت الهی و شرع اسلامی همین است که: نگاه داری همسر، مقدم بر جدایی است. زیرا در آیه مبارکه آمده است: «فَأَمْسِكُوهُنَّ» و سپس فرموده است «فَارِقُوهُنَّ». پروسه طوری صورت گیرد، طوری که شارع بدان حکم فرموده است یعنی این پروسه مقبول شرع و پسند عقل باشد. حل مشکلات فامیلی بصورت عموم و بخصوص در امر طلاق که از طریق غیر شرعی صورت گیرد گناه و در نهایت امر، رفتن به بیراهه سقوط و تباهی است به یاد داشته باشید که تقوا و ترس از الله موجب خروج انسان از بسیاری از مشکلات و رهایی از تمام بن بست ها (از جمله اختلافات زن و شوهر است).

چرا زن اجازه خروج از خانه در زمان عده را ندارد:

در مورد اینکه چرا زن نمیتواند در زمان عده طلاق از خانه شوهرش بیرون شود در بدو باید گفت که: حکم خداوند همین است ؛ طوری که می فرماید: «ای پیامبر وقتی که خواستید زنان را طلاق دهید، آنان را در وقت فرارسیدن عده طلاق دهید، و حساب عده را نگه دارید، و از خدا که پروردگار شما است، بترسید و پرهیزگاری کنید، و زنان را از خانه هایشان بیرون نکنید و زنان هم بیرون نروند. مگر اینکه زنان کار پلشت و زشت آشکاری انجام دهند». (آیه اول سوره طلاق)

ولی با آنهم برخی از حکمت های آن عبارتند از :

اولاً: با طلاق (اول و دوم) رابطه زناشویی بین مرد و زن بطور کامل قطع نمی شود و بین آن دو هنوز محرمیت برقرار است تا آنکه مدت عده زن به پایان برسد، یعنی زن و مرد پس از طلاق تا پایان عده زن می توانند با هم و کنار هم و بر سر یک دسترخوان بنشینند، فقط نباید با هم همبستر شوند.

دوماً: اسلام قصد دارد تا مانع فروپاشی خانواده شود، زیرا فروپاشی خانواده آثار زیان باری بر خود اعضای خانواده و به تبع آن بر کل جامعه می گذارد، از اینرو شارع حکیم چنین حکم کرده تا زن پس از طلاق تا پایان عده اش در منزل شوهرش بماند ، احتمال آن وجو دارد که :شوهرش از تصمیم طلاق پشیمان و نادم شود و به او رغبت پیدا کند و او را نزد خود باز گرداند، که اگر چنین شود، زن می تواند بدون عقد نکاح جدید با شوهر خویش به زندگی نورمال زن و شوی خود ادامه بدهند. ولی اگر زن از منزل خارج

گردد ممکن است این ندامت و پشیمانی و رغبت حاصل نشود و طلاق بائن شود. سوما: همانطور که ذکر شد اسلام کوشش میکند تا آخرین فرصت پیوند زن و مردی که در آستانه قطع شدن است دوباره ترمیم و ملاحم گزاری کند تا مانع فروپاشی خانواده و رابطه زوجین شود، و لذا چنین حکم کرده که تا زن در مدت عده در منزل شوهرش باقی بماند تا مبدا کسی از او خواستگاری کند، و زن را بفریبد و این موجب شود تا عداوت و دشمنی و تنفر در جامعه حاکم شود.

چهارم: شریعت نفرموده که هیچکس نباید زنی را که عده طلاقش را سپری می کند ببیند! و این سخن شریعت نیست، بلکه باید بمانند سابق روابط محرم و نامحرم رعایت شود و زن می تواند برای کارهای مورد نیازش به بیرون از منزل برود ولی نباید شب در جایی بماند.

صاحب طلاق در اسلام:

خداوند پاک در سوره (طلاق آیه: 1) می فرماید: « یا ایها النبی إذا طلقتم النساء فطلقوهن لعدتهن. » (ای پیامبر چون اراده طلاق زنان کنید پس طلاق دهید ایشان را) صدق الله العظیم.

همچنان در سوره (النساء آیت 2) الله تعالی می فرماید: « وإن أردتم استبدال زوج مكان زوج ، وآتیتم إحداهن قنطاراً فلا تأخذوا منه شيئاً » (و اگر خواهد بدل کرد زن بجای زنی و داده باشید یکی از ایشان را قنطار (مال فروان) پس باز مگیرید از آن مال چیزی را . » اگر به مفاهیم آیات متبرکه فوق به دقت نظر به اندازیم در خواهیم یافت که نصوص قرآنی به دادن طلاق برای مرد صراحت دارد زیرا مرد به اساس تحمل مشقت در ازدواج بیشتر از زن بر بقای زندگی مشترك حریص میباشد و به حکم شرع بعد از طلاق مجبور است که مهر مؤخر (مؤجل) طلاق را پرداخته و در دوران عدت مخارج زن را نیز تأمین نماید.

چنانچه آوردیم در ادیان و شرایع قبلی افراط و تفریط وجود داشت و دارد که در بعضی مذاهب یهودیت حق طلاق به رهبر دینی شان و در بعضی دیگر اصلاً طلاق اجازه نیست و در موارد دیگر آزادی های بدون حد و حصر است اما در دین مبین اسلام این اعتدال مراعات شده، خطر کمتر طبعی زیبای زن و رقیق القلب بودن اش را در نظر گرفته و به مقام زن در خانواده و اجتماع توجه کرده، مسؤولیت های متعدد بر شوهر گذاشته که درین صورت دادن حق طلاق بر علاوه تقدیر الهی این جوانب و ملاحظات را در نظر گرفته به عدالت و مراعات انصاف زن و مرد را مأمور دانسته و در صورتیکه استثنائات واقع شود و مرد وجایب خویش را کماکان عملی و مراعات نه کند به زن فرصت داده تا جدایی و طلاق خویش را به درخواست تفریق از محکمه درخواست کند.

اما اگر طلاق بدست زن باشد حیات خانواده گی بنابر عوامل که در بالا یاد شده مضطرب گردیده میتواند که یکی از بخش های دلایل ظاهری آن همان خرکتر طبعی زن در سرعت در متأثر شدن، انفعال و عکس العمل بوده که خانواده ها و روابط فامیلی و زنا شوهری استقرار نخواهد داشت و عامل باز دارنده یی نیز در مقابلش وجود نه خواهد داشت که در بسا موارد سبب پشیمانی خود زنها میشد.

چنانچه گفته آمدیم هرگاه زن از زندگی زناشویی خویش راضی نبود و قصد جدایی از شوهرش را داشت، شرع همیشه دست و پای زن را در این مورد نمی بندد بلکه طبق حکم شرع می تواند از طریق "خلع" از شوهر خویش و یا تفریق و طلب جدایی از محکمه زن و شوهر جدا

گردد اما این خلع بمانند دادن حق طلاق به زن نیست که براحتی بنیان خانواده را از هم بپاشد.

آیا زن میتواند شوهر خویش را طلاق دهد:

در بدو باید گفت که در دین مقدس اسلام برای مرد حق طلاق و برای زن حق خلع داده شده است.

ولی ناگفته نباید گذاشت که به دلیل رعایت مصالح خانواده و اجتماع، حق طلاق فقط و فقط در دست مرد قرار گرفته ، و زن حق دادن طلاق شوهر خویش را ندارد.

پیامبر صلی الله علیه و سلم با تمام صراحت در این بابت فرموده است: « إِنَّمَا الطَّلَاقُ لِمَنْ أَخَذَ بِالسَّاقِ » (روایت رواه ابن ماجه و غیره وحسنه الألبانی)، به این معنی که طلاق حق شوهر است، و هیچ کس بغیر از شوهر حق طلاق دادن را ندارد.

نباید فراموش کرد که در شرع اسلامی قَوَّامِیت در زندگی زناشویی با مرد است، طوریکه پروردگار با عظمت ما میفرماید: « الرَّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَبِمَا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ... » (سوره النساء: 34) (مردان بر زنان قیامند به سبب آن است که الله برخی آدمیان را بر برخی دیگر برتری داده است و نیز به سبب آن که مردان از اموال خویش (بر زنان) خرج کردند)

حکمت دین مقدس اسلام در تصرف حق طلاق در تصرف مرد در اینست که:

چون او برای برقراری پیوند زناشویی و ازدواج مصارف گزاف مالی و زحماتی فروانی را متحمل شده است .

بنامرد بیشتر از زن ببقای این پیوند و ادامه آن دلبستگی دارد، و می‌داند اگر به طلاق اقدام کند و بخواهد بار دیگر ازدواج کند باید مصارف کمر شکنی را متحمل شود . بناً کوشش میکند تا از عصبانیت کار نگرفته و در صورت ممکن بر بقای ازدواج خویش باقی بماند .
هکذا نباید فراموش کرد که در صورت طلق این مرد که مجبور است مهر قبول شده « متعه طلاق » و مصارف دوران عده را باید نیز بپردازد .

ولی زن تحمل خشم و قهر خود را کنترل کرده نمیتواند و عواقب طلاق با ندازه مرد، گریبانگر او نیست و برایش ضرر اقتصادی هم عاید نمیگردد ، بناً شاید به کمترین بهانه این پیوند را از بین ببرد.

اما نداشتن حق طلاق برای زنان به این معنا نیست که اگر احیاناً بنا به داشتن عذری شرعی قصد رهایی از شوهر خویش را داشتند، تمامی راهها بر او بسته است! هرگاه زن از زندگی زناشویی خویش راضی نبود و قصد جدایی از شوهر خویش را داشت، شرع همیشه دست و پای زن را در این مورد نمی بندد بلکه طبق حکم شرع می تواند از طریق « خلع » از شوهر خویش جدا گردد اما این خلع بمانند دادن حق طلاق به زن نیست که براحتی بنیان خانواده را از هم بپاشد بلکه شرایطی دارد .

طلاق همسایه :

در مورد طلاق همسایه شیخ جمال قطب رئیس قبلی کمیته دار لافتنای جامع الازهر طی فتوای مینویسد : همانطوریکه مرد (شوهر) حق طلاق زن خویش را دارد ، زن میتواند وحق دارد که شوهر خویش را خلع نماید .

هکذا اگر همسایه ها و اهل محل ، شاهد جر و بحث و جنگ وجدال های متداوم بین زوجین باشند و تشخیص دهند که زن و شوهر دیگر نمی توانند باهم زندگی مشترکی را پیش ببرند و امکان تفاهم بین آنها بصورت مطلق از بین رفته است ، همسایه ها و یاهم اعضای فامیل

واقارب زن و شوهر و یا هم مسئولین و معززین منطقه و محل، میتوانند با مراجعه به قاضی و محکمه مربوطه درخواست طلاق برای زوج همسایه را بعمل آرند .
شیخ جمال قطب در جواب سوالی مینویسد : اگر همسایه ها درخواست طلاق دو نفر را داده باشند اما یکی یا هر دو نفر آنها مایل نباشند از هم جدا شوند در اینصورت قاضی چه تصمیمی باید بگیرد؟

فرمودند : اگر قاضی تشخیص دهد که ادامه زندگی آنها باعث ادامه مشکل می شود حکم به طلاق می دهد و زن و شوهر هم باید آنرا بپذیرند!

وی در بیان دلیل این استدلال خود آورده است: در غیر این صورت ممکن است عدم درخواست طلاق از سوی مرد با خلع از طرف زن به خاطر فرار از مسولیت و یا ترس از محروم شدن از حقوق باشد. بنابراین وقتی همسایه ها درخواست طلاق دهند قاضی آنها را ملزم به طلاق میکند.

خلع چیست :

خلع در لغت به معنای کندن و در آوردن لباس را میگویند ، و کلمه خُلع که از این ماده مشتق شده به صورت اصطلاحی برای یکی از انواع جدای بین زن و شوهر میباشد.
اگر در زندگی زن و شوهر حالتی پیش آید که زن شوهر خویش را دوست نداشته باشد و از او متنفر باشد و نخواهد که با او زندگی مشترکی کند، و اختلاف شان به حدی برسد که امکان ادامه زندگی بین شان دیگر وجود نداشته باشد، و بترسد که نتواند قوانین الهی را رعایت کند، و در این صورت الله تعالی برای حل مشکل خلع را جایز مشروع نموده، در این صورت زن مهریه ای را که شوهرش به او داده به شوهر واپس گردانیده، و در صورت تادیه مهر زن میتواند از شوهر خویش جدا شود.

پروردگار با عظمت ما در این مورد میفرماید: «وَلَا يَحِلُّ لَكُمُ أَنْ تَأْخُذُوا مِمَّا آتَيْتُمُوهُنَّ شَيْئًا إِلَّا أَنْ يَخَافَا أَنْ لَا يَقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ فَإِنْ خِفْتُمْ أَنْ لَا يَقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا فِيمَا افْتَدَتْ بِهِ» (بقره : 229). و برای شما حلال نیست که چیزی از آنچه (مهر ایشان کرده اید یا) بدیشان داده اید باز پس گیرید مگر اینکه، (شوهر و همسر) بترسند که نتوانند حدود خدا را پابرجا دارند. پس اگر بیم داشتید که حدود الهی را رعایت نکنند گناهی بر ایشان نیست که زن فدیهِ و عوضی بپردازد (و در برابر آن از او درخواست جدائی کند)».

حافظ، ابن کثیر در تفسیرش (483/1) در این مورد میفرماید: هر گاه زن و شوهر با هم ناسازگار شدند و همسر به وظایف خود در برابر شوهرش عمل نمی کرد و او را دوست نمی داشت و نمی توانست با او زندگی کند، زن می تواند آنچه را که از شوهرش گرفته است باز پس دهد و بدینوسیله خود را نجات دهد و بر زن گناهی نیست که اموالش را به شوهرش ببخشد، و بر مرد نیز گناهی نیست که آنرا از همسرش بپذیرد و این، همان خلع است که در فقه به آن اشاره شده است.

همچنان در حدیث ثابت بن قیس رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ آمده است که زنش نزد پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آمد و گفت: ای رسول الله ثابت بن قیس رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ از نظر دیانت و اخلاق عیبی ندارد، اما مشکل فقط این است که من از ناسپاسی شوهر و کفران می ترسم آنگاه پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «أَتَرَدِّينَ عَلَيْهِ حَدِيثَهُ؟» «آیا باغی که او به تو داده باز می گردانی؟» گفت: بله، و باغ را به ثابت باز پس داد، و پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به ثابت بن قیس رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ فرمان داد که از او جدا شود. بخاری.

و اگر زن و شوهر در این مورد به اختلاف مواجه شدند باید نزد محکمه رفته و خواستار فیصله

شرعی گردند.

در خلع زن خواهان جدایی از شوهر می‌گردد، بناً نه تنها مهریه به زن تعلق نمی‌گیرد بلکه، چنانکه شوهرش خواست - بایستی مقداری مال نیز علاوه بر بازگرداندن مهریه بپردازد تا این جدایی صورت گیرد.

ناگفته نباید گذاشت که خلع زمانی صورت می‌گیرد که به تراضی و توافق زوجین باشد، چنانچه طرفین توافق و تراضی نکنند، قاضی می‌تواند شوهر را به خلع مجبور و ملزم سازد.

علماء در مورد این اختلاف نظر دارند که آیا خلع طلاق نوع از طلاق است یا هم نوعی از فسخ نکاح است؛ ولی رأی اقرب اینست که خلع نوعی فسخ نکاح محسوب می‌شود نه طلاق، حتی اگر خلع همراه با لفظ طلاق هم باشد باز بعنوان طلاق محسوب نخواهد شد.

یادداشت توضیحی:

طوری‌که در فوق هم یاد آور شدیم: بر شوهر حرام است که زن را بیازارد تا خسته شود و طلاق خلعی را بپذیرد. اگر شوهر چنین‌کرد، خلع باطل است و بعضی از علماء گویند: اگرچه این فشار و تضییق حرام است، ولی خلع قابل اجرا است.

و این‌کار بدین جهت حرام است، که زن از دو جهت متضرر می‌شود، که هم شوهرش را از دست بدهد و هم زیان مالی را تحمل کند. خداوند می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَحِلُّ لَكُمْ أَنْ تَرِثُوا النِّسَاءَ كَرْهًا وَلَا تَعْضُلُوهُنَّ لِتَذْهَبُوا بِبَعْضِ مَا آتَيْنَهُنَّ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَنَّ بِفَاحِشَةٍ مُبَيَّنَةٍ» (سوره النساء: 19). «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، برای شما روا نیست که زنان را برخلاف میلشان به ارث برید و نیز ایشان را منع کنید تا بخشی از آنچه را به آنان داده‌اید، به دست آرید مگر آن که مرتکب زشتکاری آشکاری شوند».

همچنین زن نباید بدون دلیل شرعی موجه تقاضای جدایی از طریق خلع کند.

از ثوبان رضی الله عنه روایت است که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «أَيُّمَا امْرَأَةٍ سَأَلَتْ زَوْجَهَا الطَّلَاقَ مِنْ غَيْرِ مَا بَأْسَ فَحَرَامَ عَلَيْهَا رَائِحَةُ الْجَنَّةِ» «هر زنی که بدون دلیل از شوهرش تقاضای طلاق کند، بوی بهشت بر او حرام است». ترمذی (1198).

و همچنین از ثوبان رضی الله عنه روایت است که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «المختلعات هن المنافقات» «زنانی که خواهان خلع هستند، منافقاند». ترمذی (1198).

وَيَرْزُقُهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ إِنَّ اللَّهَ بَالِغُ أَمْرِهِ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا ﴿٣﴾

و او را از جایی که گمان نمی‌برد روزی می‌دهد، و کسی که بر الله توکل کند، خدا برایش کافی است، [و] خدا فرمان و خواسته اش را [به هر کس که بخواهد] می‌رساند؛ یقیناً برای هر چیزی اندازه ای قرار داده است. (۳)

«بَلِّغْ» «انجام می‌رساند، رسانده».

وَاللَّائِي يَئْسَنَ مِنَ الْمَحِيضِ مِنْ نِسَائِكُمْ إِنْ ارْتَبْتُمْ فَعِدَّتُهُنَّ ثَلَاثَةُ أَشْهُرٍ وَاللَّائِي لَمْ يَحْضُنْ وَأُولَاتِ الْأَحْمَالِ أَجَلُهُنَّ أَنْ يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مِنْ أَمْرِهِ يُسْرًا ﴿٤﴾

و از زنان شما آنانی که از عادت ماهیانه ناامیدند، اگر شک دارید [که به سبب رسیدن به سن یائسگی یا عاملی دیگر است] عدّه آنان [پس از طلاق] سه ماه است. و [هم چنین عدّه] زنانی که

[با وجود سن معمولی] عادت نشده اند [سه ماه است] و [پایان] عده زنان باردار، روزی است که وضع حمل می کنند. و هر که از الله بترسد برای او در کارش آسانی قرار می دهد. (۴)

«يُسْنُ»: ناامید شده اند. یائسه گشته اند.
«إِنْ ارْتَبْتُمْ»: اگر متردد شدید درباره حکم عده ایشان.
«أُولَتْ الْأَحْمَالِ»: زنان باردار.

یادداشت فقهی در مورد عدت :

«فَعِدَّتُهُنَّ ثَلَاثَةُ أَشْهُرٍ وَاللَّائِي لَمْ يَحِضْنَ» «پس عده آنان سه ماه است و دخترانی که به سن حیض نرسیده اند» به سبب خردسالی و عدم رسیدنشان به حد بلوغ پس عده آنان نیز سه ماه است.

اما زنانی که میعاد حیض آنها به سبب مریضی «استحاضه» مجهول است، یا زنانی که پیوسته خون می بینند پس عده آنان در نزد مالکی ها یکسال کامل است چرا که باید نه ماه را برای از بین رفتن شک حاملگی انتظار بکشند زیرا غالباً مدت حمل نه ماه است و سه ماه هم مدت عده آنان است. اما قول مفتی به نزد احناف این است که عده آنان با هفت ماه به پایان می رسد زیرا مدت طهر آنان دو ماه در نظر گرفته می شود پس سه طهر آنان مجموعاً شش ماه است و احتیاطاً یک ماه هم به عنوان مدت سه حیض آنها برآورد می شود. ولی شافعی ها و حنبلی ها برآنند که عده این گروه از زنان نیز سه ماه است «و زنان آبستن مدت عده شان این است که وضع حمل کنند» یعنی: عده آنان با وضع حمل به پایان می رسد، هر چند - از نظر جمهور فقها - وضع حملشان یک ساعت بعد از طلاق یا مرگ شوهر نیز اتفاق بیفتد «و هرکس از خدا پروا دارد، خدا برای او در کارش آسانی ای فراهم می سازد» یعنی: کار او را در دنیا و آخرت آسان می گرداند. ضحاک در تفسیر آن می گوید: «هر کس از خدا پروا دارد و مطابق سنت طلاق گوید، خداوند برای او در امر رجعت آسانی ای پدید می آورد»

از ابی بن کعب (رض) در بیان شأن نزول آیه کریمه روایت شده است که فرمود: چون آیه سوره «بقره» درباره عده تعدادی از زنان نازل شد، اصحاب گفتند: بیان عده تعداد دیگری از زنان - یعنی بیان عده دختران خردسال، زنان بزرگسالی که حیضشان قطع شده است و زنان باردار - باقی مانده است. پس این آیه نازل شد.

شأن نزول آیه 4:

1112- ابن جریر، اسحاق بن راهویه، حاکم و سایرین از ابی بن کعب روایت کرده اند: هنگامی که آیه 228 سوره بقره در باره حکم عده زنان [زن مطلقه ای که عادت ماهیانه] می بینند نازل شد. گفتند: حاکم عده (عدت) زنانی که به حد بلوغ نرسیده اند، زنانی که آیه و زنان باردار بیان نشد. پس آیه: «وَاللَّائِي يَسْنُنَ مِنَ الْمَحِيضِ مِنْ نِسَائِكُمْ» نازل شد. اسناد آن صحیح است.

1113- مقاتل در «تفسیر» خود روایت کرده است: خلاد بن عمرو بن جموح در باره عده (عدت) زنانی که حائض نمی شود از نبی کریم سؤال کرد. پس این آیه نازل شد. (تفسیر و بیان کلمات قرآن کریم تألیف: شیخ حسنین محمد مخلوف و اسباب نزول تألیف علامه جلال الدین سیوطی).

ذَلِكَ أَمْرُ اللَّهِ أَنْزَلَهُ إِلَيْكُمْ وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يُكَفِّرْ عَنْهُ سَيِّئَاتِهِ وَيُعْظِمْ لَهُ أَجْرًا (۵)

این فرمان الله است که آن را به سوی شما نازل کرده است و هر کس از الله بترسد گناهانش را محو می کند و پاداش او را بزرگ می گرداند. (۵)

أَسْكِنُوهُنَّ مِنْ حَيْثُ سَكَنْتُمْ مِنْ وُجْدِكُمْ وَلَا تُضَارُّوهُنَّ لِتُضَيِّقُوا عَلَيْهِنَّ وَإِنْ كُنَّ
أُولَاتٍ حَمْلٌ فَأَنْفِقُوا عَلَيْهِنَّ حَتَّى يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ فَإِنْ أَرْضَعْنَ لَكُمْ فَآتُوهُنَّ
أُجُورَهُنَّ وَأَتَمِّرُوا بَيْنَكُمْ بِمَعْرُوفٍ وَإِنْ تَعَاسَرْتُمْ فَسَتَرْضِعْ لَهُ أُخْرَى ﴿٦﴾

آنان را در همانجا که خود سکنا دارید، در حد وسعتان سکنا دهید، و به آنان زیان مرسانید که عرصه را بر آنان تنگ بگیرد، و اگر [مطلقات] باردار باشند، به آنان نفقه دهید تا آنکه وضع حمل می‌کنند. پس اگر (فرزندتان) را برای شما شیر دهند مزدشان را بدهید و (در باره نوزاد) میان خود به نیکی مشورت و توافق کنید. و اگر به دشواری افتادید (باید) زن دیگر (به درخواست) او (شوهر) شیر دهد. (۶)

«مِنْ حَيْثُ»: آنجا که. هرگونه که.

«وُجْدٌ»: توانائی. وسع و طاقت.

«لَا تُضَارُّوهُنَّ»: به آنان ضرر نرسانید، بخصوص در بخش نفقه و مسکن.

«أُولَاتٍ»: صاحبان. دارندگان.

«يَضَعْنَ»: بگذارند.

«بِمَعْرُوفٍ»: زیبا و پسندیده. یعنی پدر مزد شیر دادن را محترمانه و متناسب با عرف و عادت بپردازد. مادر هم مواظبت لازم را از اولاد باشد.

«تَعَاسَرْتُمْ»: همدیگر را در تنگنا گذاشتید و بریکدیگر سختگیری کردید و توافق حاصل نشد.

«أُخْرَى»: زن دیگری. دایه‌ای.

حق حضانت اولاد:

اگر در صورت طلاق یا وفات میان زن و شوهر جدائی حاصل گردد، حق تقدم در پرورش و نگهداری طفل با مادر تعلق می‌گیرد، البته تا زمانی که مادر ازدواج نکرده باشد، رسول الله صلی الله علیه وسلم خطاب به زنی که درباره حضانت فرزندش شکایت داشت، فرمود: «أَنْتِ أَحَقُّ بِهِ مَالَمْ تَنْكِحِي» (احمد، ابوداود و حاکم). «مادام که ازدواج نکرده‌ای حق تقدم با شما است».

اگر مادر نباشد، این حق به مادر کلان مادری بر می‌گردد، اگر مادر کلان مادری نباشد، این حق به خاله بر می‌گردد. زیرا مادر کلان مادری و خاله به منزله مادر است. رسول الله صلی الله علیه وسلم می‌فرماید: «الْخَالَةُ بِمَنْزِلَةِ الْأُمِّ» (متفق علیه). «یعنی خاله قائم مقام مادر است». در صورتیکه خاله نباشد، مادر کلان پدری است، اگر مادر کلان پدری نباشد، حق حضانت به خواهر بر می‌گردد، اگر خواهر نباشد، به عمه بر می‌گردد، اگر عمه نباشد، به بنت الأخ (دختر برادر) بر می‌گردد. اگر از زنان یاد شده کسی نباشد، آنگاه حق حضانت به پدر، بعد به جد، بعد به برادر و بعد به برادرزاده و بعد به کاکا و بعد به ترتیب قرابت به عصبه‌ها بر می‌گردد. برادر پدری و مادری حق تقدم دارد از برادر پدری، همانطور که خواهر پدری و مادری از خواهر پدری حق تقدم دارد. یا هر خویشاوند نزدیک که از ناحیه پدر و مادر قوم می‌شود، مقدم است از آن خویشاوندی که تنها از ناحیه مادر قرابت دارد.

ولی وقتی که کودک به سن هفت سالگی رسید، آنگاه کودک چه دختر و چه پسر، بین پدر و مادر هر کدام را انتخاب کرد به او داده می‌شود. یعنی بعد از هفت سالگی کودک مختار است تا بین پدر یا مادر خود نزدیکی بماند.

از ابوهریره روایت است که: «أَنَّ امْرَأَةً جَاءَتْ إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالَتْ: يَا رَسُولَ

الله، إن زوجی یرید أن یذهب بابنی و قد سقانی من بئر أبی عتبة، و قد نفعنی. فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم: هذا أبوک، و هذه أمک، فخذ بید أیهما شئت. فأخذ بید أمه، فانطلقت به» «زنی نزد پیامبر صلی الله علیه وسلم آمد و گفت: ای رسول الله! شوهرم می‌خواهد پسر مرا از من بگیرد در حالی که پسر مرا از چاه ابی عتبه برآیم آب آورده و به من کمک کرده است. پیامبر صلی الله علیه وسلم به پسر فرمود: این پدرت است و این هم مادرت، دست هر کدام از آنها را که می‌خواهی بگیر، پس دست مادرش را گرفت، پس مادرش او را با خود برد». نسایی بنابراین حضانت و سرپرستی قبل از همه حق مادر و پس از او مادر بزرگ است. حتی اگر زن و شوهر از هم جدا شده باشند، باز مادر کودک برای سرپرستی او در اولویت قرار دارد. مگر آن‌که زنی که از همسرش جدا شده یا همسر او فوت کرده مرتد یا فاسق و ناپرهیزکار باشد و این نگرانی وجود داشته باشد که اگر کودک نزد او نگهداری شود به دزدی، شرابخواری و فساد اخلاقی آلوده گردد.

کسی که سرپرستی و حضانت را بر دوش دارد، باید از معاش (درآمد) و مسکن مناسب برخوردار باشد و محلی که سرپرستی کودک در آن انجام می‌گیرد - اگر زن و شوهر با هم زندگی می‌کنند - باید در خانه آنها باشد.

از آن جهت که هدف اصلی از حضانت محافظت زندگی و تربیت جسمانی، روحی و عقلی کودک است، هر کس که در تحقق این اهداف کوتاهی کند، حق حضانت از وی ساقط می‌شود، هر گاه مادر با شوهری که از نزدیکان کودک نباشد ازدواج کند، حق حضانتش ساقط می‌گردد. از عمرو بن شعیب از پدرش از جدش روایت است که زنی گفت: ای رسول الله! شکم ظرف حمل این پسر بود، و پستانهایم برایش شیردان و آغوشم مأوی او بود، پدرش مرا طلاق داده و می‌خواهد او را از من بگیرد. پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: (أنت أحق به مالم تنکحی) «تا زمانی که ازدواج نکنی تو سزاوارتر به پسر هستی». [الإرواء 2187]، و مسلم است هرگاه مادر با شوهر بیگانه ازدواج کند، رعایت حال کودک و حفاظت منافع او دچار مشکل خواهد شد.

حضانت در شرایط زیر ساقط می‌گردد:

- 1- وقتی که سرپرست، دیوانه یا خفیف العقل باشد.
- 2- وقتی مبتلا به مرض مسری مانند جذام و غیره باشد.
- 3- وقتی (سرپرست) به سن بلوغ و رشد نرسیده باشد.
- 4- وقتی از صیانت طفل و حفاظت، جسم، جان و عقل کودک عاجز شود.
- 5- وقتی کافر باشد و احتمال فساد دین و عقیده کودک وجود داشته شود.

لَيُنْفِقَ ذُو سَعَةٍ مِّن سَعَتِهِ وَمَن قَدِرَ عَلَيْهِ رِزْقُهُ فَلْيُنْفِقْ مِمَّا آتَاهُ اللَّهُ لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا مَا آتَاهَا سَيَجْعَلُ اللَّهُ بَعْدَ عُسْرٍ يُسْرًا ﴿٧﴾

بر توانگر است که از توانگری اش [همسر طفل دارش را در ایام عده] نفقه دهد، و هر که رزق و روزی اش تنگ باشد از همان که خدا به او عطا کرده هزینه دهد. خدا هیچ کس را جز به اندازه رزقی که به او عطا کرده است، تکلیف نمی‌کند. خدا به زودی پس از سختی و تنگنا، فراخی و گشایش قرار می‌دهد. (٧)

«ذُو سَعَةٍ» «دارای ثروتمند».

«قَدِرَ عَلَيْهِ رِزْقُهُ»: روزی او کم گردید و فقیر شد (سوره های: رعد، اسراء، قصص).

وَكَأَيِّنْ مِنْ قَرْيَةٍ عَتَتْ عَنْ أَمْرِ رَبِّهَا وَرُسُلِهِ فَحَاسَبْنَاهَا حِسَابًا شَدِيدًا وَعَذَّبْنَاهَا

عَذَابًا نُّكَرًا ﴿٨﴾

و چه بسا (اهالی) قریه‌ها از فرمان پروردگارشان و (فرمان) رسول او سرکشی کردند، پس به سختی از آنان حساب گرفتیم و به عذابی سخت ناشناخته عذابشان کردیم. (۸)

فَذَاقَتْ وَبَالَ أَمْرِهَا وَكَانَ عَاقِبَةُ أَمْرِهَا خُسْرًا ﴿٩﴾

بدین‌سان سزای کار خود را چشیدند و سرانجام کارشان خساره و نقصان شد. (۹)
«خُسْرًا»: زیان. زیانکاری.

أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا فَاتَّقُوا اللَّهَ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ الَّذِينَ آمَنُوا قَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكُمْ ذِكْرًا ﴿١٠﴾

خداوند برای آنان عذابی سخت آماده کرده است، پس ای خردمندان مؤمن از الله تعالی بترسید ،، به راستی که خداوند به سوی شما (وسیله تذکر) را نازل کرده است. (۱۰)

رَسُولًا يَتْلُو عَلَيْكُمْ آيَاتِ اللَّهِ مُبَيِّنَاتٍ لِيُخْرِجَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَمَنْ يُؤْمِن بِاللَّهِ وَيَعْمَلْ صَالِحًا يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا قَدْ أَحْسَنَ اللَّهُ لَهُ رِزْقًا ﴿١١﴾

(آن وسیله تذکر) پیامبری است که آیات روشن الله، را بر شما می خواند تا آنان را که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند از تاریکی‌ها به سوی نور بیرون آورد، و کسی که به الله ایمان دارد و کار شایسته انجام دهد (الله) او را به باغهایی که از زیر (درختان و قصرهای) آن نهرها روان است وارد خواهد کرد که همیشه در آن جاودانه‌اند. یقیناً الله روزی او را نیک ساخته است. (۱۱)

اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ يَتَنَزَّلُ الْأَمْرُ بَيْنَهُنَّ لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَأَنَّ اللَّهَ قَدْ أَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا ﴿١٢﴾

آسمان و نیز مثل آنها هفت زمین را آفرید. همواره فرمان او در میان آنها نازل می شود تا بدانید که خدا بر هر کاری تواناست و اینکه یقیناً علم خدا به همه چیز احاطه دارد. (۱۲)
«خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ»: هفت آسمان و به اندازه آن، زمین را آفریده است. عدد هفت برای کثرت است، و در این صورت منظور از هفت آسمان و هفت زمین، تعداد بیشتر و خارج از اندازه کواکب آسمانی و کراتی مشابه زمین است. (ملاحظه شود سوره: بقره، اسراء، مؤمنون، فصلت). اما اگر عدد هفت برای شماره محدود باشد، آنچه ما می‌بینیم و دانش بشر به آن احاطه دارد، همه مربوط به آسمان و زمین اول است، و ماورای این ثوابت و سیارات، شش عالم دیگر وجود دارد که از دسترس علم ما بیرون است (ملاحظه شود سوره: صافات، فصلت و ملک).

«مِثْلَهُنَّ»: اشاره به زمینهای متعددی است که در عالم هستی وجود دارد.

اللهم اهدنا صراط المستقيم، صراط الذين
أنعمت عليهم غير المغضوب عليهم ولا الضالين
آمین

منابع و مأخذ های عمده:

- تفسیر و بیان کلمات قرآن کریم (تألیف شیخ حسنین محمد مخلوف و اسباب نزول علامه جلال الدین سیوطی ترجمه از عبد الکریم ارشد فاریابی
- تفسیر انوار القرآن - نوشته: عبدالرؤف مخلص هروی
- فیض الباری شرح صحیح البخاری داکتر عبد الرحیم فیروز هروی
- تفسیر طبری - امام المفسرین
- تفسیر المیزان
- تفسیر پرتوی از قرآن
- تفسیر القرآن الکریم - ابن کثیر (متوفی سال 774 هـ)
- مفردات الفاظ القرآن، از راغب اصفانی
- تفسیر معارف القرآن مؤلف حضرت علامه مفتی محمد شفیع عثمانی دیوبندی مترجم مولانا محمد یوسف حسین پور
- تفسیر فی ظلال القرآن، سید قطب (متوفی سال 1387 هـ)
- تفسیر نور تألیف دکتر مصطفی خرّم دل
- صحیح مسلم
- صحیح البخاری